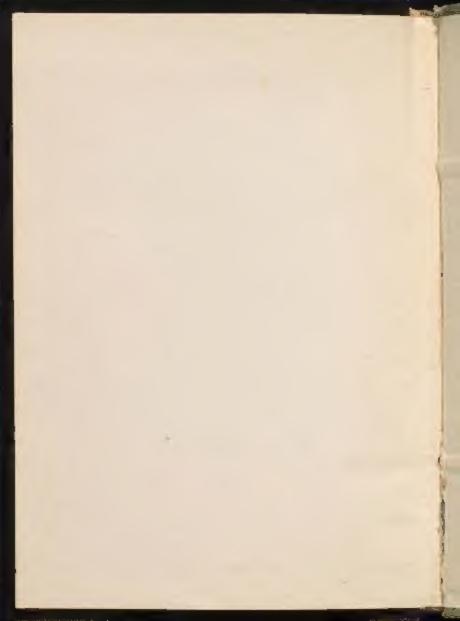


# Columbia Elniversity inthe City of New York

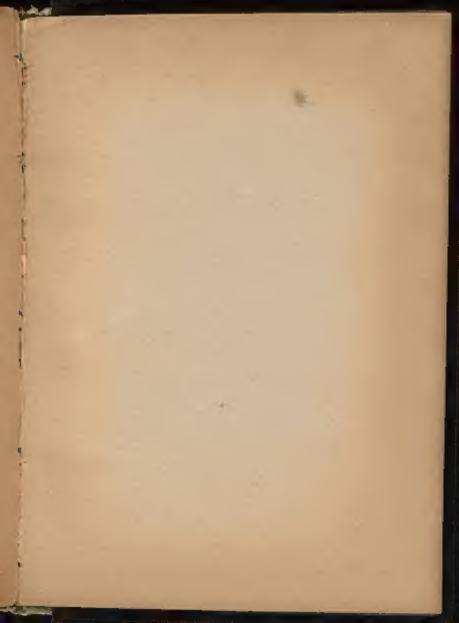
THE LIBRARIES





القرآ

الغزالي



0 الغزالي



طه عبدالبا تی سرور

الغزالي

AIRMULIOS VIIRROVINU VIIARRILI

تسدىعا دارالىدارىسى بىغاوتا الكۇرۇمىين كەن داخلون كىيز كېك دىجامىس جودالىت، دۇردىسروت 853,76%4 854

افرأ ٢١ – يوتيو سة ١٩٤٠

三年一日日日二年二

日本 の日の

TIME -

45-35141

COLUMBIA UNIVERSITY LAPY

، بمع الحق تصفوظة لدا را لعب ارفت کی علی لاهی بای صوح رقام دید و مسلم عن سادس ساد کا که بیت کی عرف از رخ فید اُصف به ری به یک فراد یی ما داشته به با بدر با دیوا به معول بالا و حاییه حاک با هاید همهه بافات ب عنی هدا علی ادا دید باید ها در این ها داد

مصد ها عس هيمه دمه ايي معومات خا في همايم حديد التي هند عال کال الفکو ، مکار اطائم الدجت ، حدي

ه بدافع ها اشداع الأهلى إندر الله وحدة معطوم عام عامكم ما مدن العظام الدان الحاصل تدانب عني النواه من أنعاس حياد ما إما عام

علمی بده خراره هدا املی یی خدار همی به که مناک اُن اشداقیقه آند + عرق حصاه معرب می هدات هوای بده او نشر شعاع مشریهٔ ومعرا کا و بت با به اکبر وشعوب آیافتت علی باورد العدب بایل او تعیر تم محمل او به

تم قامات بروی مداسته می انشری فکات محم کا کا به استه این انشری فکات محم کا کا به استه این انشری فکات محم بیشت ب استه این انتران مدارد می مدین کا با انتران مدارد این کا مدین کا با انتران می این کا مدید کراه این محمد کا با کا با این کا مدید کراه این محمد کا با کا با این کا مدید کراه این محمد کا با کا با این کا مدید کا با کا

ما هد مختلم به سی فهو د ح محدث می أم ستی محمه عمید قام حدث و فدفها أه ایامی الله کای به أه ایامر الم الله و أو ایامی خطب ایام ایامی اس به اثبات

د بیدا هد محتیم خواند محتیان به معتان دا آن در باشرق تهاع پایه بهدی بهدی بر که آن د مس داشر فی آهایه و حاله

و کی دیال عمر با ها همد تحاد ما کی و دران و درج مکا دالار با

للمأت أؤالا للماء من ألماء فارس والروم والهولا لله

کنون هایش و لأغراق ما منبود فی سرعهٔ وجوس ترکیه اقدال حمد در الاسا و لاه اکا طهر علی آخر فی خدد الار دامیهٔ فالسفة از دراستان النصاء اللی النوس و لأما این ماصاف الی ادام ما الدرف الإسلامانه العدادة

مستد آیر ها معت الساع با آمه ای حدو مکر به عدم در شاط مه علی آداب الله مله یکی آثا به رخال آمه و او الحالام به داران مله به وهاد الله کشف المکری فی از داران الله ما مادان کشف المکری فی منظمهم و جججهه

الم الاعصر باحه عصر اصبت فيه در و حدادة،

هائ عم الاعصر باحه عصر اصبت فيه در و بأس وبال
مصر حديد ديرجه كديه احداث بامه باعصر بعد الله
حصابية المك الاحساسة حيور الدائرة إحدامشراله شمر
المحاسية المك الاحساسة عيور الدائرة إحدامشراله شمر
المحاسية المك الاحساسة عيور الدائرة إحدامشراله المعارفة المنافقة المنافقة

ه نصفه برن خامل هجري و أو با ساواته بالعصر

العدسبي الثانث حتى كانت بدوله العدسية أمه مترفه للمكر . مه قه بد سج المعرفة المحت الحر

کان للفضہ العدمی اللہ اللہ ف فی مفکیر و هو جا الحجاز اللہ اللہ ف اللہ اللہ ہے۔ وعرض عجاب اللہ اللہ علی و مداہب

محسم محیات اصراف حدات تاریخه تنایب من است و بدای داد ها استامه داد استامه و کناامیه و حتی مدافسایه حل اسال داب مدهب حاص به داکل فراشایی داده هیک به استا

کی میں دفیہ شدہ ہے فی عصبہ میں میں اف کی و م ڈٹر دمنی کل در بن فر س مائے او سال

و کان لا بد بیای گرم به می الله می داریجی و شده آن الله می وان دو دو کان لا بد بد آن الله می و به معاجی و و کان لا بد در آن د شاید در آن دار لا تا دیل تم شهر هد المحدم آن می حرب و کان به این داری در این

وهای های می هجاب از اید تشطی بدار اطاعت و عداری ه وهای هدار می هجاب پایا آید اید هیان اماسهیهٔ نشوه و آیدها نهٔ حمح وه و و سعت وکه معمد در راه ه را و ندی روح و مدر ندر و در در در ک

و حس حی برای حظ یا و احمه که می دیگر می دیگر از مطابع به این می این از در همه ای می این از می این از می داد به این می داد به این داد به این در این داد به این و این این از می داد به این و این و این این و این

حسر حد بدر بحظ مدمه در مهر با فره می و از الا فره می از الا می الا م

وق 4 محمد عراب مأر، و عن يب حاله عليه

ئائىيى ئونكى ئائىمىيى ھاسى كان دۇكا ئامەرقە دانلەخ ئاڭدادەت بىل مىھىت

س د بی کل ماق مد رمدن خه وشد ده . بی مسه فی موه در چه د امن اماره دارای اختاری اختاری کا در گا مرد کا معاطر بیاد در معاسد

م دروی علی بر ام برای کر جیره کی عمره کر این ای هادی برای در اینجی و در همی

در ها مین آخر در در بای ۱۳ رق مین افات پی احد منتاجه عصبیه میکرات میدم د

و س به ای طبیعه دارهٔ بدادهٔ با استه کم صبعه لایان و داره به به دارهٔ بازی از داند کم دهای فی محملہ آمٹیائی، وقد عال فی جو الحدال یا سطاعہ آل ہاہی راحیته الآمال

کل کے میں اور وہی ہے کی سامت کا فی میں اور ہی ا

مراحل مراجع الراجع الراجع

a fee to a state of the season

ه المحمد التي الحدث المحمد التي المحمد التي المحمد التي المحمد التي المحمد التي المحمد المحم

ﻜِ ﻣﺒﺪﺍﺭ ﻗﯘﻛ<sup>(١)</sup> ﮬﻮﻥ ﻛﺎﻥ ﻣﺎﻥ ﻣﻮﻝ ﮔﺎ ﻣﺎﺩ ﭘﻪ ﻳﺎﯓ ﻟﺪﯨﺮﻯ ، ﻣﺒﺪﺍ ﻣﯧﺮﯨﻨﻪ (ﺋﺎﻥ ﭘﺎﺭ ﻣﺎﺭ ﻟﻠﻪ »

وقضی الدین فعرة فی إحدی مدارس می بدای فی بدله، قرآ الدله خاالد علی الشجد اس محمد عاملی، أنه حاجت به عدله این لاستر 3 من محم، فهاج این خرجان این لامه الدلامة 4 أین عدر لاسم عیو

ولى حض بندا من كاب من في من المه أسلامه و كاب من المه أسلامه و كاب من المسلم المركب المراقع المركب المسلم المركب المركب المسلم المركب المركب

: قطلت علم على أحد ميا ول جي ما مهي ولمعمد فلعلميها فالمث في ولادويها والال رجع واتحث و إلا هاكت

ه) کم کا جے وجود اور شد اور اسابور کا حجہ اور اداد دورہ جے شدی اداد اور اے اساب دیکورٹ دیک سے با

فلست به آساب دیای و حد الداه مله آن و اللی به ایل و اللی به ایل و اللی به ایل و اللی الله ایل و اللی الله ایل و ایل و الله ایل و ایل و

ا ماگ مصده اصور قامل و ما بد ما هدار م ه آگ الأد و عدمه ما مهر دی قر محد الله م مای فلوق می حدقه الهه ایک فی حوال فاصه الله م رسه الله مه و همه آگ الارشاده فی م ه دورو الله مه عد عرف می خواصل بی طوالی ، محمد الله دارد که عمل می عدم الا شام سوال حتی حدم الله می الله الا سوعال می قراف خیش الا فصه الا ما مراو فادر قام ماده و کی بیانی دید مصلیه ای آداب معرایا با ها صاحم ، ما بدید اما اصال پایه من در بات ، دم صافی پلی این الدی می شدیم از این ما مدید اما این این این این میرایدهی دا ادمایی کم داو امال آلیان ایا ما ایا جاداً

و کان مسلم حدید به به می ده دی و دی و دی و دو است می است در به می به در به می است می است می است در به می به در به می به در به می است می است می است ای این است و در به می داد در به به در به این است ای این است ای این است ای این است ای است ای این است ای است ای این است ای است که را است که ر

و آستی امای و آستج و ایه اینکی دا کر فی خیبه وعرفته محافی اعیر سده ایراء متعبد فی کل اعث، معرم با محادثلات و بدقال ب با معدد آ آسد اید امایتجا پر و باید اسم. فیراند در مدهد در ایرانده در ایرانده در مدیر و ده می ایرانی بدون محاکم فی ایدا

وقد ارقی اسلو کرد که وقد کند و دعو که عدد که و دیگر به به مصیده خدم فرد و وسعت فی به ممهکمة معرسه دیدن و خدال عالم بردسی صدح اشت فی ایم مهم د در در دیدن عدماً می جدیل فرد و در در در عدماً می جدیل فرد دید

و انجی بر را د احی د دیمهٔ م احده شده که سب بای اندری د حیب د دهی دا احیا اندوا بی جرث انکاری کند کس نمرده لاس سدیم با صبح بد و سده

## طرائه في الراء ما محث

و کار مشار می که به استقدامی انتظامی از فضعه توضح به این ایاره این افزار می حداله و مامای بی طرافیه فی در اسامه مداهای و ومراهمه باینجی با لأف کا از مقائد فان

اله وم أراق علمه ال شاق مند را علت المهاع و وقا الهاف الله كال على جمليان أفايعها حلة هذا المعد المبدول و وأحيامان المرابه حراص الحليم الأحراض الحال الحدول الو و الاعال في كل مصله و وأراحها على كل مشككه و أهجم كل و إلحاله و أفاعص عدالة على الاقهام وأكار مدهب كل عدائمه

و ده للتمله بي أسال هم أنه في نفت يد در مافيه به وقد على المعطش بين درية خف في لأمور دائي ود الني عن الدي والأو المعطش بين درية خف في لأمور دائي ود الني عن الدي الدي و في العال الشدي به عراره مافيد دامر الله مصعب في حالي الأناف المعاري المدائي | ||

# . = 6 . . . . . .

کا حدة على مادشاع الأور حادث أو خاصه حدة ما فه على حاد ومام عدد ما المار الا الا المار يومه لأحدة في ما جر مهر نحی آراد ۴ هده ی طالبه یلی مدر به یجمل عسه به ع حدیده ستندل حالی و فیده او فی حراته الأول صدی عدال ه که ی در الحق به است معرفال باقی الا م ارق معال به محدیها است حداد باشد ها معد عام از جو معالی کرد. در الد مدال ماه

ومان هد الأمه في حاجه إلى عدمتناق ، ع في حدل ، 19 ع في حصومه ، درج في دعر احجج و ٢ هين ، او علم في مص احجج و ١١ هين

ولدی لاح دید مصد دامر داد داد مکن آن هما دی لامر

وله الله عدم آن کور دارد درید که در این دیالتا به آن طاع لاً دیاری محصه لا در البی دید است و در استه ای خدر او خدان دید دیده دی اید هات و مح

#### Com + 20 1 10 100

حادث كرب الو

الله و کد هی محسه دول حدود و دل کارده علی کار لاه و کد هی محسه دول حدود و دل کارده علی کار و عترف عدید حص و عدد داد هم دل عدد و و حدد محل معوس و استان و از دوس و اثم ولاد مد س عدرسته مصاله معدد و مرد محد با فلاد مد س شرد سی منظمه و علی بخ کی کلامه مکی فضیه دعم به ساعه منظمه برقبقیم ، ساله بنظیمه و کله عار مه ه

وق عدد مع مری ما سدهی من حاد مس وسددة ،
و حدد ها الله عید الله می ما سدهی من حاد مس وسددة ،
دم و الله عید الله علی ما در الله می سحد ،
دار الله ها در الله ما در عی حد ی ، فعد ،
دار علی صوف در الله ما در ما مصل در دار م

حتی به حه بد عه به سیمهٔ مرابه وهم به به لاپر طه فی اهمه دیهیو به هی خدمش ... بد افت باث عدا ا بالایس به صاحبه دارات با دا تجویه مارات دمارت الاُرض با به به

کال مصادیق و ال تحدید ما این الله مدود و الصوفیه داد کال کارد حدیده فی اسداد الإسراف فی عدای مداید و فالدیه امرای کام با به البحث کمیها و عشی محاسبه، من و شاه شاقی حدار الاکتران کام داد کی این دادی السیحه دا عمم الفرای می

مان اصداد الداري الدارة ومان المثار المان المان

48

84

N.

A 14.

وهد صدی لأمه وی ه آن مرمی ی فی به حدیمه و خدیم می می به حدیمه و خدیم می می به مدیمه و خدیم می به و خدیم می به و خدیم می به و در می به در می به و در می به در می به و در می به و در می به و در می به در م

ه ای هم احدی با دار احمال می دوره می دوره می دوره و ایران این دارد این دار

A STATE OF THE STA

وأنووستي شوالا مراد مدورول مدورة

کی بیان شاہ جان ہی فائل یا کی بیطش بعجمہ مبيق ي برد ي مناه ديه بيم حداد

ه کال د ی کبر د خور بسه و د ه وه میت ک in the and in a his a had a see as a house الاستعارات مراد الأموال مراد الرا

ه څخه عصو د د د د د د د د د د د د د د د د د د الاماد و المقافضة المراد و الاحد الهور " ا of all former to a grant to a

حيى با شين طعمه من أما ما طبه با من هيد أما الله في له ما در دوی حد به در در مثر مثر در د به ده المعالمة الم

ولكن هذه عن مع يبد كه دائيه م عدم و كالر سهص څخ یې حد ، ۵ م م یاسد عتبه ساس معطم الحيقو بعاقه مادانية

### أساسا عربته بدله

عمل لدای فی کمانه به منقد من بداش به موجمهٔ هد عمر ج حمد

المحمد لاحصار عمل و أسممملو في ما ؤا وقد أحدفث في من چيم الجوالي ، ولاحصار عمل وأحدم المار من والتعليم ، فإند الا معتقل على عام الله مهمة ولا الله في صالق الآخرة .

ك يك ت في تي في سد م في غير حسه بوجه شه وی در عر ۱۰ م خود شد در در در شد فللعالب عي جي مد حاف ۾ ان اين فيا شفيلي عي الداري ہ ستمی کی لادن ہے کے ماہ مقولہ علی علی te en en en en entre en en en حورال مني سافيس لاحتكام الاوتحس a will age to at the a restact each war a ع بي ١٠٠ م ال ١ ١٠٠٠ عن الإعال بنادي : الرحيل من الله بين من المدن عوالين يديك السفر العلويل، و حمد ما الله من حياد حمل المعاصين و قال لم تستعد الأحدوثي المعاوم بالمعطوم لأن هذه علائق فهي عصم والعمل بال تبعث والعدم والمجارة العدم على الله .

 دری عن در عه حدود رات النف رایه ولا پتیسد ناک نادوده

ردن در با می تخمل علکی دارند با استیه عاملهٔ ۱۹۰۰ جات د به باید با بخته بازد که دیم این فید ۱۹۰۰ بودش ۴

ه کال ماشه ماکاره لا اما شرو الدی تحقیقال فی در سه های و عول این عام الاعتکاف تات آسات وشعه پلی حام السیاسه مدعم تا ادام اسال سی دیگ محاشمان لار سال عالى عالى عالى أكبر الحلى با بليد اله في عصره فد سائة بمصل المساهة في إحداث المامة الساسلية بالا سي وعسره من الحسم المساه التي سائم في المامه و القصرة المساهم كان في لاحداث السام

و بدآ مکنولانده نیان جیفه مسطی آمانی محکماً برد به علی اصله جیلی و بحث آهد قهم اسا بیه فدادو عکرد: لامام مصلیات علی در که شیعه

ما عارف ما ی داید همهم کرد کرانه می از معدمه می مه در فعته داده ما در این آن ماکنته انداس خامه لایه کال و ب پی د پد اد صنبه می دیا جمه و بسد دید همها ا ولکی مقرف به این لا اصلی بند اساسی فی وصوره است عامله کی بی آی به اهم ما کدولال لا بی صوره کام استه می په صحیر با حث بدی جدی خد بی در لا در کام و عین آصات لایا ادامیه

## بدوالع حسليه مرابه

فهن جمعه ن مان عان ما اس لأماع به دو المام کن سه فله خامه یکان شها مامکاکه صاب الحام و اشار تساید

اً بر آنه اعلم ال المدالس و حرام التجهال واحم المصادم ها. التحارد إلى الرامف الله الاستميال أمير العراب

ر ما فی جاجة پی کثیم من الدیاجه بلطانه العربی بر عول فی سه جة به مرت بلدر سن لأن سه فام عمر حاصه بوجه بله و به باعثها و محركها صلب خام ما شداد باعث و هن هناك علمی شار به نجا الله حاد كار من هدار باعث ه هی ه را و تخالف عی هدا . عث و شی از و معنی ال استه فیه ه کار حاصله هجه الله اشار آخه اما ای عی آب بهی در و ما مصله الدار فی او ما لاید ام

وی د کن هند شده مدی هند کام در ب ال دخ ه وهن را برگ دری بند اس کهان دیگ مابر آ به که خدم واعدهاهه ام

شت مرلی فی کل عود رسه ، شت فی دمة مدود کا مت فی مطاه الحدید ، أهد فها و دایم ، شت فی کل در عم محت خس دفی کل در آنه الحدی الست حلی فی مکرده آنم آنمس هدایه علی عوالی حدید و بعض و شده فی کل آفق شاهه فید الصده و مود ، أو حس بله ال دیده الصاد و الو و ما مه د آن هن سکمیت عرفی طرقه به وهن حقیقه آن است ما صفر علمه بالا فی مداسه الصاسم، وهن حقیقه آنه عدال طفام و کلام لایه محد الله و الله اس عه حدیمه من حد المدرو و شد

# عرقه في سك

با ه ه بری ح د م می از د اید می جه سی حسم الله می این الله می این

ست هده کرا ب شت اه است هده بدر هرم لاغال آه لانبيشال بي ما هما من مناهما آو ما امن لاّول؟ ماقد أحط كثير من الله حي العربي حاليا صور أن فاره شق بد عدرت علیه وهولند می فی مرسه عامله با به قاله این می افتاری الشاوی و م

ه سده می عی هد آن در به بی شکام و در بیان م خواهد در می همچ سنگ درویا عدم لامر و عوو در آن عدد بی کی می که عبید اثاث م خایق بین در سی عدم می مدد آد همه آمیم می بی می آخید داده و می هد بحد ده بری در در در

ه همدن پاد الدوه و دو الديهه و الدوه الديه و المعادد الله الدوه الديه و الدوه الديه و الدوه الد

ومن بمرأ مدصد عائدهم منح من بان سطوع الله می کشت مهم می مسلم و وقد افوم خدم شد امن حجاج الدائمة و دارده و میل و الله و دارده و میل این عصو از هذا و جانبه و المان این عصو از هذا و جانبه و کاره مدال این و الله و دارده و الله و

وقد عرف عنه هد في دوده على المصية ، فقد عمد الى وصيح مد همها تديد كه جمها او كنه كان في وصبح مدداً پنده کار منهم عسهم به اوقعا حادو مر دفی عرض حادههم والراز الول لأقدم في ا

ولم عظمهم من مه عمر سڈائی 📉

ومن در اب دائدہ اسی به کندہ ولا دفین کل شيء برسي مکو که ، فهم ديم بسيمه في سف وق د ه و تحمد فی پده هم د د بحه مک به کی څس م واق لأؤمل للجطر فاستعادهم والمرار والريحان والرا ويدن من فك هاده لها عدد في بدر اعدد

أم من م كتبه مع صرة هم را جارى . م كم كل به و فهم بها حمد او شمعه محتمد آر د اماره و لأشمر به و se & ase to par a same to seek a par as a g

م بدل فام بی ه یوافی اند با نامی راهی می Marchy a for assessing to die مکن میں میں شککس که در صدیه فی

صدق و د د د و م م م م د ای اهد ب کی م

تخرص محروں (هو، ان اور امن الصافی الات الدا الله عجم فی شاف محدان

ومی ها مهر میرفی شاخ شده آیین وجه وجهها و در احداد به اگل این امامای این حدم اصل حی محداد کیان

وه آه سه و بدن سه معدده عدد به به به بدن و معه مورخد در محمد به محمد در رام در ای به فرد من شخاره فاسیه

لأدن بدارہ باحقومید و صائد ہما ہے۔ ان یہ اسلم وبایش جین احداد سالم بالسی

و ما مه کتابیه دانسان با حداد دار دار دامهای آن مهی دیده المطلم فی در دیس خدار و حدار داد سازد انه در اندان کل هدا و محوم م کل مد و تمقی و را د تحریح می اثر حماع و ۱۸ سنتماع المعقد با ختین و محام الداین

مردر المدى هم الاس تحدد عروش شده مموطى لاحده عنى در رسه و صاح حدره و تصبح عم به لأفكاره و هم له

میں بیٹ صدال ، میں یہ والدخان و عدر بدی عرح سرور مالاقوں ، بلحاً عربی الی بلک ، عدب بلحدہ ، ویطنب الإمان ، و شد بھیں ، البلاء ، فاحاله الدی خیب عطم رد دعاہ ، فار میں لأسرار ما سیل علله الإعراض عی خو ودان ، لاعمان

#### 4 4 . .

ه دن به ای صده پیطنی باخهٔ یی آم اهمو مکلمه و . و مشترع در در به الإدر در ای شاه دید

و قا سیات اوج داما شی در ایا هم و انتشاب و داماه کال در داهو افاک دوما دی دارا لاقی خواه در انتخا در فراد این ایمکا الازمار همی پی در

اها لاه ب هو سر داده برای ، به حدد عاله ، این می الله با حدد به الی خاشه که به مصره ، این کی می دانجه آن عدم عدول این اسه بط عدولهکیره

قرق ما دوه ق الما الس الحأ إلى الله في بلته الحرام ، الل م أمالية بي ممارقة لله عن طراق الإنسان الشخصي له ، حاد ۱ در مه فی ۱یک و حالا عمل احظم مایی عام حها کمای احدی می سوال حود حتی کنده صد امهای معرفه و نشان و ۱۰۰

S - 5 64

لا على الله إلى الله إلى الله إلى الله الله الله الله إلى الله الله إلى اله إلى الله إلى اله إلى اله

. 3

. 4

. 43

.

و مد سینه ده ی ی هدره مدت کامی روحی . و محاری لاء کاف د حشدة یشها الده ده الداد الداد الداد عکای مصم

# 1- - 10-

وران ، ب حد حل مری ی دمشی، میلی علی ایلی اور دو میلی ایلی و دو میلی ایلی در دو میلی ایلی و دو میلی ایلی در دو میلی ایلی در دو میلی ایلی در دو میلی ایلی در دو میلی ایلی ایلی در دو میلی ایلی در دو میلی ایلی در دو میلی ایلی ایلی در دو میلی دی در دو میلی در دو میلی در دو میلی دی در دو میلی در دو میلی دی دو می دی دو میلی دی دو می دی دو میلی دی دو می دی در دو میلی در دو میلی در دو میلی دی در دو میلی در دو می در دو میلی در دو می در دو میلی در در دو میلی در در دو میلی در دو میلی

ومن تم صف وجه صد أهها لاقد س ورامي مده المداعة الأحداد كل وعب إلى الله المداعة الأحداد كل وعب إلى الله المداعة الأحداد أو وعب إلى الله المداعة الأحداد الأحدى تم رحل المداعة الأحداد الأحدى تم رحل المداعة الأحداد المداعة ال

تج عاد ہی مطام ہ ماں فعاش معار لا ملیمکا فی مامن

و محمد و عکير در هم مع د دود سد س في سرسه المعامية الله على حال دره المعامية الله على حال دره المعامية الله على حال دره المعاملة والمعاملة والمعاملة المعاملة المعام

بيات معدمة بعين

به بای خدد ما بی بین دیگا بین با کیل میهم آگه الآل می در ساله د ته خدم به دام بین ها بین میکا تین ترجیم همیم الآنوان با عدد دامه د دید آنه الدی د ها ششاد لارمان د هیم مهد a Kendar and a ser age of good

i

بعد می میں ان و سنت صداط عداً ، عول فی حاشہ کا اسامار ہی صدی اندہ کی فی مجائی ہی جائی ہی ہے ۔ کارے بلا میں شاک ڈٹ ٹی عامد شامو اب استان بحد ، ا و عیرت به عداً ، از انگوا ہی وہ بدیوں حواد ٹی ہ شک داعظ با دمی مادہ ، عدرہ می یا ہے۔ ہو الی

وران دا ساه فی مداد خدلا می کا اصابه به روی علی افراد شداد مشاور داد شده ما داد مصم و فی مدی د شاال ایا هی ام عداد ی دها هو دیر خد مصی د دود داش آمود د داده د استهید ما دادها به فی

ود سدن مری تحمی از درها آمی مدهمی امریمه فی رمایه آن شکره شاقی در و حمایی اداک ب اداواد او د هیره اوها سه هدار داهای در در گره سه حداثهٔ باش مدافستج شان مدهد می مداها کمی ماسر این در می در تحدیده الاسکی ا در ایس می از که ۱۱ مان د ماره می در فراه می و کاری فی در سازه با همد عملته آن اقتش قبل آن یهٔ می و دادیمه آن در عمد در سال صالب داند آنداً

ه ، کی د ای حدر د که المسیة عی قدر ت مده قده کی کارت کا رفید شک لی عدد ر هده را حد د ت مدسه کی کارت چ فی مد عدم ه ، د د د د خده ایجال رهم فی آرهان ماید کی دهده عدم هده کدار د کارک ماد هال و د د این آشم حدیده کار و ما چ هم د ایجاد از ماد با خاص حدیده کارد فی

ر ان ماده اسکار شامی ای عالمه سان و شمه اسکه می بی سیم الاند ان و همی این داری داریه میداد حصال ادبین عمر پ عداد و دامش داریم ادبین ماریخ عالم اسی احداث و دامش

ه صمه مین در است و یه پی هم شدگ و فهوا بدی همهاعتی داشه که ی محادلاته المصلی و شد کام المدادهٔ مع الحل و عام و بداها هما و امد حصل عبده المعمل کی عامل عدی ادامی مین لا بدای الا و ی

کا هد افکی د به عدر کمر، لاندن است

علمات با نامل علم وگرفتجن ما بادی به العمل والرافض طاء والقا

دائ و حصے ودیات میں کا پر دو دد لامارہ شمر و وقع العالج الله عشر و الحرار الله على الشاء ولأحاسس محاعة هو سكي أدر ما ي والرامة حايدة

المداحة بالواد والهدا فيداع ملف ويبك التحاف ين ديده لاد ده هي كي به دهنه و ده لم أه إحداد المحقق ما ين فيصه فكم أوعد أروعا أ

کامیں کے بات میں الحق کی کی ان که لامریعیة و حليه و لأ و منت من الله الله عال الأهوا و والمراات تاموه مراطالة ومنم مدفوه ولام للعدف الم النهوال المعس وميول عالم وأسان وحاو والمس بافد الصعف فی لا نے نا وغرف کیمیا ساتے واکی آمیو کے مامیر

ود كيل مد شك الريدي و في مدرس لا يدن مسمي نقب فکار به هم بری ناح به یک نام د برمحمه کم ی ی هید من علی عشده ، علی عشو د مه

کا رصل مدہ اعدی محمد ت کہم وہ کمنی

على الموطعي ما بعد ايل كي ت وتدك على الداري أحسسه والمنجه مناعًا عامة ومدعاً المعرب وماناع أد وجه المار أن الإحد عاما عاد عامل ماناه الدارة عال

کال بعدی باشانه و آمازیه براید که وکشوفه وحیهٔ به اید به المانیه آصلح داده عصره اللک واتبه ای حدد م روح الإسلام فی بدال الحامش .

# امران ۾ باف تحو حق

کامیت به لی شام که که خرکو که و مستایر ها صد ام میک کی حدث از بد مید هموم ادار را سعی بی افزاه را حاهد مصل الحدمة فی حرج د همة

کال محمل صداً ملکا کی لامان محقائی تا مانتر می عدیده علی صلح دو رضی روحه دوتر سی مان عدیر سی شده فی احمیاتی

کہ دی سہم ہم فی طب مدی والس م ب المو ، وکانٹ جفولہ بدال و لا آما ، وہد سجٹ و الا تعاوات و خارف علال الأمان حسلة التي ساسم الروح الدالم في شوق وهنه علم تصفر تحکم و سام کان بچر و سامل ، صل معکیر ، بادن ، لأنه شعر عرع لاغل بنالاً حدیه فراعاً ، وبعودة النك تبیت حله ، ونمل عداصه ، ونمل حدالت حارافی صله ، كان بخس صآنه لحدة ۱ هدف ولا مین

وقد حدن در ساه للمده وسربه من وسائل الاهتداء ، كه هی
ه سام من وسال معرفه ، وقد عالم المعه طوالا وهو عر
الأحكام ، معر الإسلامات ، وكان شداف الآلة الله الله الله
ع ماه الإسارة ، كله ، عد فيه سكنية المسلم ، لأن الله الله
مشاهات ، وحرد الموالف ، لا ترسيم ميان المقها ، تحلق في
الا بهث الأفلية الحددة اللهم ، محلي فلوت المقها ، تحلق في
كيلوا ، ولم اللهم أرة جهم الرفوف في الانجوا ، وهم الريد

ودرس عمر الكافر ليدس إلى الله و مقله الديمة و داهه الديمة و درصه فاسعتم و كامر محده ، وهو من شريعة و درصه فاسعتم و كامر محده ، و كلمه و حد الكاثميين الدكرون الله و صداله وكا أيم هلمون الما هماسيك ، أو محرول الملية من الهماس الحساب في الرادة الحسين و حموة عاصلية و أداستهم

کال یا می حدید بهت سیاد به هم لحدو العش وجه پی فرد ی داور ماسی حدیق صیره فدر یا ته ساهده این و د میده ها فردی به بازی فی شان ما به به می آن مامر به عملهٔ می صدب به میں و محور یا حاری الشمی فده ح مه و شد سام به برنگ یا تم با ها عاری فاح حداد و کره ، و تبدیل عال حدید می حدید علی دو میس وفی هدا سه حد در پست دار ما می عمی رحل ساله. الأمال و شدید ما ح هو الأردام العدوی الاسف الله و العدوی فصحته ممه یا و حد داشتر الاحتجاب اشته و شوعات حی طافی ممه بات بیمین و الو

1 . .

ه الله و مند من من الأخوا الد خول وجعمات م فيل و حلي عملت لل يعني و معل و . - و الا جال و و ي بغفة جن خصب ، بادأد بكه وي و افران باحدد الدان و سافان الأملى و لأ مدد او محب ده و حدید ی دی می می دی د وهم بان عوالد ان محتى الله الله ما يلا لما و حال على مها فر فد قدت ، وعظم التاوه ، ت الله على بديره و ح - وم محد أو أن غو م وم صرعراً ، فيم فصت عبيث أو أما حوالة النها الاستعمال فالحُ المبدع إِنَّا المحمِّل إلى سيحي حسفر النا الم فتعتميل عليه لما ما ويسي وفي أحالك هذه ألم حافي الداية ا

ال بال محمد من ساله ال عالم الله الأسماء حلى ترى المرش الها من حويه و سم لا ترحي بدائ حتى الله هدام الا بدائه الأسم المستخدم من الأسال المستخدمات الأسماء و من صور عملك و و سمع المطالب من الله المان كموسي المراك الله المان الله المان المان

کان آن می رید بر هر خراب بری محص عوام می ای داده مرکان حب شده مدایی و عداله اهر فطاد آب الأملی فی هدا عدمی برد داده و ایت ادا می داد هی خارهٔ حتی کان طایعهٔ عدد داد در این داد

کال هد حب لإهلی ه، د مه ور یه و اده ، و اصبحت رسامه عدد تره محمة ، وقد صبح محمد و آملی د به فی حسل ناگ معلی حلی مد مراسمه ما د ، لأنه از به شه فی کارشی د، ولایه مجمل طبیعه آمامه محال داره یا د در د ، د ، م

وهکد خانه بی بی لاعتکاف دیده ی جو ب مساحد ومد اتم با بعدد بلدو تامل فی اید به علی حد وجره جمل به بی خت بازهی هو با به حداثه کرهو میر ماده . عربیدی الموال فی گرصیح استاده

ه سه ده کل ی د سه د حمه ، وسه علی کول عائضي فاعله و مصله کل شي و ما دس له . اي و عامل في أصه . حديد و مدة ودل في لأحدث ها و و و مكس ما ي waste and a comment of the same له خوی د . و کی ما ل ما ده یا . د عرفه د ج به ما الله ح . و في ه ح م م م ه ه الله على م ا طن عبر صه آ وكديت وجه في بمرقة الدسيدية مع في ورحى وميسارعا ساهاما لأناءه عاساما ما والأ كالت منه الركاب و المال والرسال ر عا و دو در دو دو دو کی موردی ه میں موجود شرف می بید اسلام میں والأن شرف كل موجهد به مسه . وأق عن عند أثر من بار صعده · والرماقة أعامل بمالية الأبيام عقيمان يمكنك للماء والمس سع من معرف م معرف در م معادية يا يعين ، هي مطل مات ، ويدو يه إداد يك منه يه يا قات

همی کی افاشد مهدار ۵ حصل داشته کلها فی کله و خیا هی هم ج رسانته و رد عمل اداری داشت داد از مارد 5 افادید مده داد در همیه عمله داد از خاد هی عمیده کا این آنه ادرای و رسانته با ۵ خداد محمله و مدارد ۵

وقد أعد به بی نفیسه بیری دسته باسطیر و فقه و لاعتکاف کردن و کان بعدد است الدستون و هین محمود محرات وجود و براجر لارا الله فی موکم و پرسده

هي معرفه ضر مي مطبية عبر حو س حمس ١

ه وی خواص های های های و ایروه پروها آی خی اید این خواص های های های آمام اسمی وجرافی ایر امامیده ندرای

در دون مهم لا تردن مم قد از رلا خواس حس مصه باسام خرجی و تا این الا مسال فدی ها ام مصامله ما قد دار حدل و مداد ایا دافع از اینکی برجال کشف الدهای دار این مسلکها می از ایاب ملوب او او باضه

~ ų

e Go

ند د ن

.:

...

, de p. de

÷

ی قرقدسات می سوات خاد ۱۹ بخار می ها بطایی علی آمبر را دخود ۱۹۹۵ با خبر امام علی بخواس خس ۱ بلغ آب اتی بدا که اها با خباس

وا در حداث بالم على الأساء الويشاها و عدف في صراحه أن الامرفه و سال أحاله عليه الدواس الاسراء أن هذه إهامات الأحديد عدلمه الأحاليان إلى معافه أنها ها أن الكالم أو المولاع م

وقد در خد را عن اسبه بو ما مه عندسا بعد ان معص حواسه عممس عجدته افي من الجصيبة و با ساله الوات عافيد و مامه الأراد اثا ماما له الما ف والمحدث عن أدف المسائي وأطاعي ما يث و

ومن مشاهد ت علم الدعني و اللج في كالد من عدريهم

0 - 1

1.43

4 0

100

. .

...

...

ا ل

La.

جي ا

ar . P

. 5.

شد عه فی با حدة خرصه کند ، وی هو است ند ، وهم هایمه و ا عالیمه آصص مین برای با استه با آرایه و این تختیج برای با این کیج فی ایم کندر ، عمل فیمج ایس فیم که کافتم لاید روان ولا نفرفیان کیف بالا مین خصص های

وه شاصدل والدي على الدافعة و حاك يعجر عم الله هدا على الله الأعادي الف صلح هذا المحال أو الفا و ك اللهم ال

وال المراس و هو و کال ما کلیمه المراس و کور ه و کال المراس و هو و کال ما کلیمه کلیمه کال ما کلیمه کلی

ل ل هـ مدهب فالمده فدمه فالت أنده على مده الروحية والا يدل بده أوه فلس في مداسه الأسكندرية برى الا الحديد والقيص ها السعادة في المستال المدادة الما ما ش

ا افی در سام عدم شد باشار مسد بای عدد و هم اه هد و د با سام لافت کم شده و ما بدو مد سی طای خارجی از بایس لا طاعه که در سام محدیق با ده شده و ما شده ما شاه شی خابوس فی حرق د و مدینه الآل فی مث

و النصور مای کال و طبیاً فی تحده مام قدم و حال مای هدی و تحرام فی دا احظامه داشت. دارد قدار بخی به الأمرایی آن این دا استه اند بنه می شی دمل ادامی و لارد د

ا المحمل ملا هال من الحالث المدهات الأمامان الومامان الومامان المحمل المامين الومامان الومامان المحمل المامين المحمل المدهب المحمل المحمل المامين المحمل ال

و المدولاه في الإدلام تحل و د كامل باطلق و وقد المحت المحل و وقد المحت المحت

ولار ب في أن المدونة عد وجدت في تفوالي وثاماً بارعاً
 ويكسب محمد عداً مشرحاً مدحاً أمد القارى، إلى صفياته ويكسب

ه به مدونه و مسطح آن جعل مها بدأ و ها مها ، أي بهل ما الده مداكرولاند اللها عاديد العديد العادد، وأن مومك الاتكام صداكي الأمام الا

درس الدود دسهیهٔ د سد به دخدیه و هیه د به ، درس الدود دسهیهٔ د سد به دخدیه و هیه د به ، شد کاب صدفی ده به دی به سدر آداند و بین اصدی ده بی دی ب اصبیه دارهٔ و مد رسمی اید ها ده با دو کا خط ده ود دیر ده کا خط

میلاد مایده فی دشتان به اندهای همیه و آمان عمر عمران هی این ایجاجده فراه انهای دراند

ه مد الى ومد أن عمد في الدا هى الله و وهد و و لا عنال مدال الراحد أن الحريم و لأسد الدوارات و وهاير الالمام م عن المداد الخاور أن الراحد عند الله و لأنك مات وشهر فه

وغير الاطل عبد لعالى هو باية الموم دفيا عرفة فيه

" I say in a direct order they است مي ال الله المناظالة المدي الخديم المناسع الدعم د له حلى محمد الله المعالمة المحد في عوا ما يو العالم Sal ac. Se consequences ل د ساوس عو سامه کی درمه ندور و هم هر حلي بدي از حصي به منه و بر عوام بر م ي مركو ه e point ora, sois or a literal wall ( as , so )

الله المرائع في المرافع المرافع والمحلمة و حديثه لا سكم ها المرافعة والمرافعة والمرافعة والمرافعة والمرافعة والمرافعة والمرافعة والمرافعة والمرافعة المرافعة المرافعة والمرافعة المرافعة المراف

SHEE

0 20

4-

. ...

-1

(18

L

0.00

لأرض بتنهل لمدن لأم النهن والأكث ما المرجمهان وقال ده ده و حصصت سول به وه ی د در حد وللتناه مد لا هر د الناه عصم هم الحقوم ) دول رسور مسكرة كالمتصمرا مردي صد م) وفي سي سه ي المده " يُه عود ) بر ما ه ما دور على لا سعه عها مرد لأهرب وعرهم عوامل له لا مه م لاحد ون در و در حرف المطر ، وق هم إلى الأثرع و كالحدث إلى الدوائد وعلى صف ه حديد عدرة عي طي ه در ال الده الأجامة ولا که به شرع سه لا مشی که به حق و مهروحا ويدهو حاك مامن ولأاباء التاد وكانان هد ا من بداء اي حرد تم بد كه ايت ال مجامع وعلى ليعد فيجيب أله ه ج ع دد ه ي به اهدره ه د درکه در ک وق

# ا دری ۱ تصوف

# 4 3 .. 4 .

la je

- -

و عدر ما بی عالمه قد میله از باید کا فرقو غیاره وهدای لامد مان دمان است با قد کائر از و مداو کام ه صبه له من و دند ۸

اف تا مصوف حداده می آدولا به شیم حداده می و یمکا لاستهی ده کمر نص آداهد بداره دو می دادی حداده بی یمکا

و دان درو د د ف الرا الحي وجهم دراته الأكه بن

وهم بازی در مدون در و به که که مدد و آن موسود کان فی مصهر بری جانب مان بروغ کی در وقیه و بی حالف وضع و فد در در مادن و و بادانته برفتان باد و ح

وعد ، لاخلی من لاحلی ، یکو ده دوند سر و اسره فی مکر ، بتح مح لام فی ها لاده م اینده دالمسه

ولا يقوم - هاه خليع ، ولا يك أن أن من من الصلم راهدة ، لأمر

و لاک شہر المنصوف لا عدم و الحقی میں صحاً علی واسو لا الشدول مصوراً فی حجر اولا مدام فی مصر الله یا ولا معلی و از ایک مصلولی مصر می معام و فرید الشدول طی اواد م میں شدولی المرصوباله وعدمان بعد القالم الی الدواد الار مامامی حصر اللہ الدائم اللہ و اللہ و عالم

و صوفیوں لا عدمی ہے مہم یا جاتے والی شمہ لاکی مدکمیں لائے شہرہ سامتہ میں برخص معین عبی کوکٹ لائسی

و مس في المصادة الله حام الله ما كالولا أن كوله فلاسفة أو أحد دم الله عاده من الصواف و در هل العدية والعدية

و ما عليه دو باسم كاشم، فيما ها هم المديدة هم أعلمه كالراجة الراعام في هماديها حتى رماها المرادق والصائل والدارقة الماراجة وطاهر السلم

وهد مدفقت دَقَيق ما لقاريق من الساء له قد سما وأفا هوا له

کے عائد جو میں بیان وہ اوجد اوجد ادواہ تی اجاء ہے۔ اطاعر اللہ جاء فرط فی اساحات ہا اٹ والاستہ بات جان تعلق میں اما صرف الا اب

وکل سیمان د او با مه این ایا ما های د مهم و حمیم اساس هم مهم و که پیم

ملاسته سومه مصد پا سته مای ماهما به فی کا ب مدای امال ما ایا ماهمای این به فیموان

فرن فيد فهر الشي رامة الدالي حد للخط عبه نقص

وطالف المنادات إلا يسره مقلو مخط ت كي أمل على بعض بند مح من الدهار في هذه الأمية ودعيل هذا عين الده و بأن محملين هذه وعال السال . أستني عمل ما مهور العاطم أمراك على الدراع وعيرانه سنطال ، وهذا خوا ه

وفتم هادي

ان آه او الدالمياه المسامة رياضًا الأرامطي وافتحل الاستاف الهواع المسرمة المانات المامة وداد اللي داد طرافي هواد فهو منطال

ان هی سوده کامها <sub>و</sub> صفها مای فی که به سود می سال شره

نح و المه سيا" و فال خمام حاك لها ومكاملها في فالده ومصهار معتدلة من الد السكاد السود ، داس دا داو السوه على دعه الأنص حال الشداد له

# صوف لا دی ده جه

عدم مدوق لاداهی می فسمین و فسیر معنی داهر مه وتبعد سازه و خاص حتی دامجی عدالی و محاس لأدایة و دهه مد صفاح علی سست عیر دماید دقد با مادی مدور دارهاه دورجیه و عداده دم می داردی داکست دایش داد عالی دلادی هم می داردی داردی ع د کده کرک ۱۰ لاحد، سو حدق تا خ مک لاسلامی ، وحد ۱۰ خاص حجه ۱۰ اد ۱۰ شاسیج فداد و ۱۰ ره

معها مدوق باسمه ادار الأحافق ، وما قاد سمه من المها باسانیه دمایی به الا با ف استخدار و منا الاعداب ، ملا با ف المسابق به حدار وسوالحان با دفید اسمی و ما دمایی خدار اساله با المال لا فراد دروالا لافواد

ه د همی از دوهی قدیر مدیده مدید به قوی ساویمه کی در مایی دو هم این از در مدید هم عدر این دو هم می این دو هم کی همایش مه قه می این عمل این این عمل آن این عمل می این این عمل حدید این این عمل این این در حل

ه چه لأهني ه چه علي بدهر آي ه چه نه نها والاغراض عن بديده حافق و انها به عداق سهم ، ه لام دو مكمون عن بذكر - لاستعد

والمرحلة الثاسة ، موحلة العمل باصبى ، : كيم وأحاس

و هيرا علي ۽ نسبيه آ داخ محاسه علمي دو قام دو بجد دالگر کي حاديدو سفات ماکنه

اً سامریخیا اسه فیشی در خیا عدد از این دیمیون دیمین پی در به شهدا خیل بختا به کا فیا ده سوخ خواد خیله دالاً سال بده دای الآه اداری دی یا

اس عمل دو عمرهای و دم از ادامه کا پیر مان استهامه لای مان تجی استه ها صاح پای الایم

و لاه حل و آوریت و می می میده می دو در و مید کده سه به مده میده می میده می دو در و مید و به دو و رومه در او از حمی وی خود کو عدم در ده بازه در میده وی دی در در

بهد توسعی به بی لاد را اجاباف عصده می ساید وحده می رادان عاد الاید شمی هداد با اینه ایدیاف به به داخ اعداد به توجه می استباد داری ویها ایدیاف ایدیاف مداف ادمان فی است استراد الایدان به عشه اخیاف دوراجهٔ حمی مصمار ای داخیاه متاباس

وه رس لأحاق على عرى الأبد وأن يمرس الصوف و

مأل بدوق التصاف ، تحريد إس أحافظات عربي فيلدوق بدر الدامة الإحادية وحال شام

و ل کال رحل به ما در الدة کا در پیل مکامل به م هی بعد در ده مل الله در ادار در اداره حواله فو به حدولة سام در حس و ماکر مد آله در ما ادار اطاحو عام سم بر سم در اداری حل حاص و حتی کامل و فند و و مدم می ماکن در و در اداره د

ای مدادی افراد به این داد مها مای استانها مهدار بادر او افتاد انجلسم یا در اداد کی قطال مشتر می استان الدر ام مداسل املاش دارای با

ع بود بروم کیه بات حتی باز هم این ماره حدد و مای انتقاع و مسه .

هی طورق مه سامه لاحساس به امام سامه و هر المامه و هم المامه و هم المامه و هر المامه و هر

# لصرع ناس أمرني وأملاسمه

رین عمر ج کی آ دا مانی و همی ۱۹۹۵ صد عدامه و د اسعه انجال می ندفه الاسلامیه ۱۷ یخ کا اندام جا دهه او فقد انتیز فی الاهام ۲۵ یخال کی مجاد ادامه دالاً مان علی از الاهام آن پار مدد همها

يج أنمان مستعمل أده علماء التركيم والرت كم

ه عرصه مد ه و حل اله ما کل هم ارب را انگاه م گرامه و حاصه عملو احال المواهد الموحد

so to the second second to the second second

أرسل ما ين صبحه الأثماف عام والانتيال والعص في

ا میں کار عالی ہوگا ہا این اللہ میں آم فیل ا امالی اللہ اللہ میں اللہ اللہ میں اللہ میں اللہ میں لاح تعید اللہ وہ لا اللہ علیہ اللہ میں موج

و به بی بدر بات که یموید به شده ما آنده لاید و ور می دبی ایسته و ورب شخص اید بیهٔ آن الرهیات می مندول لدهی الدینی و ته صلی ایاس عامه ها ، وکانت می منه محدوله بالآندر را مکدیمهٔ اید مناوض و رهیم و کاری عم لاههایی و الایدرکه عمر آنجانه او را منجیل فیه ایما کار

ود حر به بن ده معدل و تدمی ده فی عدم ل و فی ا کدید برفت عاشده د کال عدال دسته و را ا للح فه الله و و قال مدها و ده ای ما در ما و اعلاق وها د ادر با در بسد و دید دان به ایام میر به مه

حق أن حالى كان العصرية ال العصاد من مسائم عام حمل أسرارها هائم ما كان الحال العرب العصاد الما الما العام الحال العرب ا

ه أما عد وبي النميت كالرما ثاقياً في كشف عن مرف

هداراسهه و مرفق آنهم و بده و سسهم و مو مربه و لا مصوره في رسد فالله و مرفق الله معلم الله و و أعلامات معلم الله في رسد فل و موفق على فلا على الله و في الله و الله و في الله و الل

الاملي في المالي و المالي المالي المالي أو الي أهر ومواده أن المالية الم

ص جالی العلم الدامات الاقلام أما خطام و أما فی ا عام الله مسأله بأماله الاطاع الله الله فی فرة و عبد الله الله حد علیه عام المامات الاسم، فالما حال أن الله الله عام الله عام الراح

ه کمه میں جمله لأحرى فه له دیا گی شرقی و وجعه د اس له میں د العیم باحث ال - جمه فیره رغر الدان سامیں اله انه ول ولا جال في أن ما في في حج في لا ما هو أن يكل عم الماملة والباعدالة الدائم على القواس واعتجازا والمحاجد الدس أوام قواً والله في شرق ما أصبح من الدينة فيه حيف from the

و على أسلام الله الله أصافة الأنا المنفس من الما و and care of the second control of the وجهي وجه دوجه لد الأراجية لأوافي ولا فر الله و ال Mich with go so go s

و مع مد و معد الله معد الله ما عمد و معد و محوث مديدي ل جرهم شيد تد جيد في ساقة ل ولاحص مرهن و حتى صبح بيد به ديدس و إراعتها مي 25) 100 0 54

و به این و در در هم این از به و و یک ما جایی الفلیمة كل مدينه ص مه صول به . وقد مد . وأما ما عدا دلك

فقد د فع عمله محور د ماد. و أوجه ، و شده على حالتين في محدثه ودر ساله

و بہر معلق علی مصح نے ماش - بی ہاشہ قصر معلی خاص با دیجی اوائد ہا ہی لا بہرت معلوم عرو دانصنعہ

## المراق يعشد حق ولأ يتقيم سند هب

هد ن خوف چري کي دي شخه که په و معاله وللاهلية ، و نام أن حرار وجه يات ها أكا عند المحلي، a call also of a care a factor of را باف حق ورجال بال ما في حوام في الاواليد التدع المان بدهد في بي مدهب عالم المي age of man of a man of a man a state of a co ووهد حص و و د د والإول و الدخالة و الحالا what we gas as we was a wast Bare as a ga ال هو شد حر و خل دخده ال وحد یا وای سال ۸ ها فرحد من المري مراه ما المراه المها a since it as a set on or as a land of y at the case of the day of the لأعمر من سال شباء دهب

ومد عصح القزالي مذهبه العكرى عدم في منه ( مدر ب العمل )

ه لک خانه فرکار آه می به بی به نمایی به می خیر سای به فور به اما نحی کا با هیت و او مایی نحق که مح و خار با کا نخر افاد که نحق

ه هو حکی از احصالیه مدهب ما کنیام افران با با می قرات طاره فی میجاد از این درهان ما مهم کاد از وجاهیماه انجو مان فک دار علم و ادار داشته و می حالت ما حد و مسطن به ی عشده مید د و و سده لاردیو می صفت و می در است و شکه ما صفت و می در است از در است از

ه هی صفیه بد نه ایک اور بدکتر بر را حی این هی فیر ه عدب این می حال بدیا چان س

### حهـــاد الغزالي

ه ور عرب عرب أيوجه جهد رسمه ، وهو يعم م

دول به مرسمة أهول وعدت بكل لإعلى لا يروعه هول. ولا على من عرمه مشتة عام شروع وعراه مساله

اصر الم بي بي محليم في عصده فر دصميف الأمان و قلس الممن الأحام و الم المصلي الأسباب عثر أن أحاد الم حصره في المه ألمه المساد

(۱) لحرص في مسعه ٢) معرض في حاس السوف

(۴) لا دست پائيشفون در د) سود حال المده

على أعلم أو أن ما أنه عود

ه أحدث بأن عقد ، حيث عقد إلى أن مؤمدًا دلا رقاء الأستعداد البين كالله لا يمن لاحاقور. لا ستطيع خام بأن ما مؤاصا عي أي الأجام م كل أنى

هن قال عمال هما آما و محمد مخافظة عليه لكان سده أحدر بدلات وقلان من شاهير بين الفضلاه والمعاه لا صلى وقلان شرب لحراء وقلان أكل ممال لأوقاف ، وأمان ايشى ، وقلان أحد أرسوم على القصاء والشهماد وهولاه قد صلو بالقدوة السيئة وفائل می بدای سر مصوف ، و ترغر آنه فد سے مند ترق به عن حاجه رئی عدلاؤ

والاث مصل شهة أحاى من شهاب أهال لإحداء وترغير أن ما حدو قماء وقد أفيد ، وها لاء صام من تصوف

مرا ما الدمان بالمست به ما و در هلب با فیتمان احق مسائل . مالاحد او اعلم آن با در و دار المفال الد هلب أوى مان حص . و آنام الممال منعارضه ، ما الله اللي الها اللي الله

محدمان عمل الا تنظیم الله و و و الله ما ده و و الله ما ده و الله و و

حی آر اختها را شرب هم ورمون به مهم عال حرک ورف سده ده معد مو دعکی سعد عل دیگ و و افسد م سعد حاصی محی آن سید کسته آنه عالمد الله آن لا معن کد و کد و در بشرب غرامیها در ده دُوا ده که فه آت دیم اعترات حکومت کشف آند را هم معظم این لأصده من عله و و د استه كذة حدوسي في سومها و الله على الدولية و السته و د عال عنه و عام

و من قلب الده با مصال لا رع با محلها بالشرامة ، کالت ده قلم به این قرارکه الماله با مراما المالحیلات وقایمه علاعمة این تحسیلات مه از لایم این با و لاد ب الإسامیله و لایم الاتا میلانه

ه فی سایل تطلیم انجلسم افراد کمی اما به این ۱۹۰۰ رسالمه واید کرد ترکه به نام به این این این به ا

ه سخی در د خصه اما می فی جهاده پخت آن بسور فی د عدره داند لأف خرافیه با دفت د است او ممهد د با در این له آن دار د سام هدار د ممهد بدش اصفهد به ای دیمون

الا الو سال العديد على معنى لاح الاس ، الدوكل أو وحد لاحقر من الداء موقف فيه ، وه سأسه عن الداء على الماء على سيرد عسك محيد ت من شعر غاب الماستية التي سقطى بدهم. ولا محتاج إلى شيء فيها معهو لاء ال سعب الملا وم إكافي

ا ، إه روح فيه ، في ، شيعت به لأنه عير الدس وو ص

كعابة بالوابديس عني علمه وعني عيزه في تعمه

ه م کال عرصه خلی فی عدر و ص که به عدم عدیه و ص العین از و در عدیه و ص بید العین از و در مین به در العین از و می باکد به او کو می بد اس و به صدب از اس اهل بدمه و آنه لامین آخدا شتم به المه برول علی عدر العمه لاسم الحافظ از و حدیدات و و مدد

و بیت شدری کس برحص میه دارد می ای الاسته بی بهرفس که باد قد داد به خد عد د باهی بدالا دائم به د هی هند ساس بلا ب طب میس متنسم به باضوی بی تولی لاد د ف د وضا محد الله دو با بیشتری د د بی مصد اداخ کردنه د بنده به علی لاد این و بساط به علی لاعد

ا دیال آخای الده و او دیمها فی عظامه مه هدا امد مها می افساد معهد الشار الده به لأحاش و و دا افساس عدد و واقعتها و فدات الحافظة و فساس الده الا ساورة التي باداش

وقد سقطع ند لی ان صفر سفار کامل ، س ستصع ان یدفع دفایة حدة فی عضره پن ، حیلة حدیدة ، ، ب محس مس على مهم حديد لا تران أن والسود عصر الا ينس مي م حمر به . ريز آنه وي والأحداث

عبل العلامة ما كدولا بداها ما في عديد السيمين عبرى المافي و عديد و عديد و سيطق و عديد ما اليده حداث الله و مدين و عديد و لا تصال الاست فيدا من المامين و سية و كدال الا بهان المامين المامين المافية و كدال الا بهان المامين المافية و كدال المامين المافية و أن المافية المافية و أن المافية و أن

وبد كان في مسمه بي كان فيها من المها و مندهبياً مه متدهبياً مع متدهبياً و كان في ما مع وقتيان بيختمران في الرواء على الرائز الكانات والسالة وحقالهم أنداداً علياً الانجوال عله الما مدال له أو الحد في الأخرال الاعلاق من البحث للطابي عن الحد أنى و حدل فيها و خدار المن علها إلى الأحد مهمده الحداق الأحد مهمده الحداق الأساسة في عام حدل علم و نحث عام محدهوا في أد وج

### دستور مری ختی

اه کی کام دار جنو دی عکا لاید می . از مهر کارکار کار لاحلاق بد به ق . .

الدر حصل الأحرام السامة لها به المدالأحرام المهامي . رامال الأسلامية ، السامل الأحرام هي مع الدان ، و له اله المه م أصفي على لعد . الأسهد مع وعها اله الحاسة تحسم إلى المدان ، ومصافة في الها اله المارا الحس حشوة المهام أو الألا

وقد بر أحلام ب أمري الإساس في مأكله ومشد يه ومد مه وحيد وبرحه، والارمه في عند فاله مع الأصدة، والأهل واراء -والولد والمحتمم والعالم،

ه ما عال در مال على به أن أن فسفله خافيه فاسفة بالمله الا الأنم الحياد الماد به دلا بدات في معار الاحدة ورحد الماروي الا المداحد حيم الكافاح ما لمدال و عالمه داليادة

المان المرقول من المالي هذا والأنهم تريدون أن سيمها من لأم التي ريين السياف الأهمات البيلام بالمصيحات منال الأنهاد الرجمة بالمناد

عام عی مری فلیمیه لأحادیه لأما توبداً با سمع محمد عامداً منصاً علمه اسح وظها ما تمان الحس والحواج با به الالمرف می والحسد، ولا بداشت و ادا بیما ولا ترسی الدائب داخر الكر الصرع و ادان

و بردها دات د عدد آن و بود تیز هم عدد المصور و دیتم صرفهای

عی بدا اب حسی وصرارات شهدهٔ و با فعا محد و مصر فی . ته وج انشاریهٔ

عد على عربي وأسرف و أنم عام وأمد في والأخدا و و سرفو في حداً في أو أفدت عالى لا ها يالك دو على الحامدة المدائلة التي صور أسحام الدس أو ل على الشيوات وأول من الدال وأول من الاوال لا التعم معها حلق ولا يسدد فيم دس

وه کی حین وضع دسته و لاحدی در سبک پیده داری علی مقدی ی لاحده علی داری علی ماه وی الفس و سمه باخده می کل ماه وی الفس و سمه باخده می مدخو سم و المام در و الی بدیه هی کل ما فلسل الحدر و بفسر و مامن و بامد ماه ی عرب ماخی المام در داری عرب الماخی

ه. دع الدان إلى عدم لكات على لا قرار على في حرص على مقاح الحواة ودهاب المصل الاسدات على ما عجها م م را ۱۷ کی گف الدین و عقل و ایداعی مصمع حیاتی، وکف الدین و عمل و الدالین شرح الل و عجد دایلی، و داداع الدین و قبلس مال الله الحی بال ها الفدافی حاله عمل و عشر التحد فی الدموس و حید اللعاید تهامی واعم فی الدین

قدم می در حجال بدر المحدة می کریش و بداخروه است المداد ها حرار حجه دادر خه و در دری فاحد عدده محد الدوس المعدد به المحدة و المداد المداد علی ادروات و الشهوات و المعدد المداد أن الات عنده بهای العددات

ط مان با حود مد عند ها به بالایه و و عددة قه لا بر هم و بسام و و عامل و الدان الألاب الألاب الألاب الله و عددة المديد الألاب الله الله على المحتمل المرك المدان المرك المرك المرك المرك المرك المدان المرك المرك

الدس ما أن عدل له يك أهمت ما كشف مراحات

می علوم و فیمی د فرهمایی خدات عدر آن خاسی هم عوره لأول لاه حدد و ملان لأمل الأحلاق ما به عث النسبة و العاسمة وأات الاسم على الحاس ما دارق في للمه و دارد به و الداري في عدم لاعم في اسلام به ما حرمانه

و میں دائی علاقی عید اُن جار ہی میان و اٹروائی معجد دو اٹھ دا و مداخا یا ہاں و حدہ این میاں و حام

مي ساح دساهان

ه می دی دی مرسی از ده دی می می رود هماه عدعه که و ده دی سطاه و عطا محلهٔ دامه می ساوی می شم کها د کامی

لأحلاق عبد على شيده شيره حيد بن احوال حيام إلا عي عليم المان الحادة لاشان المان الم

لأحاق سه صفت در ام أنايل مثل فهي مجالة صافة لإشام إساسة فضايرة حتل محسم شاي سمد

أسلونه مطرشه

عول به الله الل الدولايد ... بال به الى في عطه و حاصاته وقد تهم المسية عاد فأرجل عنصر الحداث با فلد حمل في أساله معد من صاف الروح و من کست یک و معد الروس الده و الروس الده و مدال آن الأد اله بعد استهامت الده و مدال آن الأد اله بعد استهامت الروسة و مدال آن الأد اله بعد و محل الروسة و مدال الروسة المحلم هوافي المحلم و مدال الروسة المحلم الموالي المحلم و الروسة و مدال الروسة المحلم الموالي من المحلم المدال الروسة و مدال الروسة المحلم الموالي من المحلم المدال الروسة المحلم المدال الروسة المحلم المح

کالت دار شه د این این ترخی این بهم این ادار به و ماعت فی العنوان دارا به مصر دارای با ادار گرم فیه کیا دیان دار کا و لایار مستم خان ادار داده و این این استم ایالی المستم فی العرف مستم فی الشکاری و گرده داراه آسوف علی المستم فی العرف داده این دارای علی عستم فی استاند و الحداد دار اید فی فیه التهدید ایر و عدد دا داده این فیه آهوال المدال و ادارات

ه أسعب المرالي فه في علمه وفدونه يجعف على عاصل باعداً باحداد و ويسلس إلى المعاب مداحباً علياً تراو لأحاسس، حلى الشعار عاري العال الروح شكل في الدفة و و يحس المحتمیه اهرای ساخمه و ۱۱ مه ما انظر نمی آفک ده نخاه به . ادامه این ۲ ما ما اند این عاطیان مسائل فی سمر و با عله حالمه الحال المین د فهم فادان فی آخلاله د فدان فی سم و م فلان فی آمشته و شاع به

وسهر ما في في آخاته بالمسدورة بالمحدالية أله من حسه حدل الهي و فيه كر عن المديد من عقد ألى عبد ألى عبد ألى حد ألى دا ما ماردي هم ها من الانت في حديد بده باع ، أثم سود ما حاد عبها من الأحاديث، أنم عقب الآثار ، المعادل ما بدأ قوله المدعن والأمال في المعرفات الفري المعرفات الفري المعرفات الفري المعرفات الفري المعرفات على حطبات المدينية وماها من حطبات وحادال .

ور کلم عمل ریده میل اود می طبی هد بهرس ایرا مصلع یامه یاد اس انگر مه عصله فی املوب و مقیر ناث انگر مة میل آن الدسن از دالل حد الله حقیرة

# تر ه حق له معه ٠

واله ت عدد به لی آنه کمه و که س های ده دی به و که س های ده بی به و که س های مامر سول استان کار در در عن های مامر سول عدد عم الأفعال سهاه که دمن به حدد مهای ملکی در در در به به فاحل عدد و عدد است به در عدد الله مامی باشد و الأمل علیمه مامی باشد ها شرود لا مه سخورد لا مه صورد لا مه

وهو قار داک الممس کالت المتابر دامل وتس بعد با دادتا فکلف لاک الحق د دردت به و الرمات موطاته علمه کا ور آن سوس مع رحید مس بی حد ، آماهد مس یا حد ، آماهد مس یالی لادور حسمة فیواد ما - علی همه ، د هی میل یال کا هر این آوم استصداله المحکم میل بیان ما در در قوم استصداله المحکم میل با داد، لاسم ال عد

ری عموس جانب مطائم میری حداکمه محب شامعه فیه وعد د ماروهم ما آصیل لا دختان لأنه اخی محاث ای فظا الله ماس عیچ از دمین دا اتری کسان این اصمام داشت ایا و هو صدارای به ب لأنه آماری

ما مدن این باشد با شهود ده اسامی داب گرسی وعاصی می طبعه و ورد استجاماً و دادد اساله و دار اصبح عدن آمایه فی مؤرده به دستو ایکافی ما سه و بحدهشم عی تر سه و و سجه با به و حجه ایا حقالی حیق ها و سهمود دیدوی عدا آن و سدا ده آماه امادات

ومدالة عطاه الله في وهن شير أصلى في المعوس أو دخيل علم مدالة ألط حلب فيم الحلول والحسفت ومام فيع الا العمال إلمه الملول في هذا الاحداث

، کن له لی سس بت بلکار تول لدس ، بیری آل

س بن حکمة ، حب شه وعد د به أمر ربانی فی القاوب أصیل لاد حس ، و به دسد لأجاش هم بدی تبین با مفس إلی الهوی و محاسه حق ، کیب شه

ه ه این دری علی مان تا آن ده کشدی و حتی مان شان هجد تا لادلی د د مین مکانهٔ الارسان عدد را به به حتی رابه التائیه دیداً بهجار محماً عدم د فقد تا بد سی فعد الدس عدم د

#### لحق والجلمي

 ، برطب علیه مدد صدید ، حکی حه حد ، حتی سه صفه لارمه آن ایند ب کاری لات ، کند

مکدال می آرد برکه حال خان ، فعلمه برخیکی دوی کاماهی حاله دی درجیک مهم

#### ودجب الم راحالي

ای به الا بدمی دی م اثا بده مرمود فی بعدی و ۱۹۰ بد که می دی رم ام محمده می دی از اید ده دی علی

ه المرائی صنب عدائی مرهر و فهد می آن سه مرود را د قدل و و یان قرار خفق و مان هدا الده و فدا مهم شخص مد و الدار عهد و مکارات المنسب لدامات حمله الداسي، الدلاح و حد و را اکاره مرود یک ترک الداست و الدار علی دارات سمت و حد من الراضة و محافظ و اهلکهم و اراست فلود به و ای استمی آن منظر فی مرض بدا وجده و سنه مدانجه و ایشه و رای علی داری حدمه و بلی هدار در می نقار و م از صنه

ا بات مده ارعه من اه ای و فاحی میل خانه اوم جها الدخیل و فرد اما تراخ فی پیدایها طاعف المثله و دراخ و لاستعداد الفلای اما الدان اما این با یک و ایمونیان ادامی الأحافی علی آمیده

### اعدت ای جب بدم

عد ال في مجموعها عدد اله الى المجابر في معلمين و جوده الدهال مد الدوق الله اله والشعال معرفة الدهال مد الدوق الله اله والشعاء و وصعد حق في لأسياء الدر همال فاصمه معدده فليمس لأ الس المليد الله صماعه ما لا على الحداث و همة ي والدا حدال الحالم المراكب و همة ي والدا حدال الحالم المراكب و همة ي والدا حدال الحداث المراكبة التي عافي شاخ المراكبة والمجارية والمجارية والمجارية والمجارية في المراكبة والمجارية و

شم عقل مری مل دک بال منتیز علی العلمه می یحت تم ایم فیجهبره فی لاات فوی السبیه فدة التحکیل وقوة الشهیرة ، وقیاد العیب ور هدلت فوق ملکیر کی سعی حصل و حکه می احم شه عمر موم ادمی شاب حکمهٔ فید اُدی دیراً کابیراً و اُدرا آن ترسر به الله می مین حق و ماضی فی لاعبد الب و میں امیدس و کندب فی معیل و مارس عمل و مایخ فی لاَفعال و الا ادمی علیه شیء میں ایک

ام مدد الدارية على الأنهاداء و إصالحها تحصل العلم حتى الدارية الحقال العلم المحتى الدارية المحصل العلم المحتى الدارية المحتى المحتى الدارية المحتى الدارية المحتى الدارية المحتى الدارية المحتى الدارية المحتى المح

ه الای خوبهٔ الحالم با با به ها و طا الحم العص خوبه وهم آخر الداد، ماکن الدس عن الاقی به نحد ان الحاعه وهی کف المدن عن حدف با خاص

...

.

. . .

12

•

.

ره به حسوب حدد و عليه عيد وقويه به حدد يق حدري حدد يوصل محدد برس أعدن والدين به

### أمهاب المصال عامة

و استان به این مان بایت تمدین ته <sup>استا</sup>د می خسامهدایه یاف انسان ان امسیلهٔ با فاسامه ایان انبدیه آصوان السانه آشتین سمیم او ما عها بایی امسان عامه با ماهی

A ma decarate you a second

و هاه و کاری و رس فرسته الاود شده به

ه که اهده المصوی خوان مجد المدینه اید داده ای لا کند ف باحثه اف الدینها راه لأمر و كامر باشه ندای وضع به و كنده ورسایه و أصد ف احمه ای الدام و ادامه ای اداس ایا قدی المفسی و ساس مها احد تاب و لأمر

و شجاعه , وکره اعتاهدهٔ و عدالهٔ ، الطوی تحلها لکام مانعجدهٔ وکه النفس ، والاحتال و حرز و سات و بندس و شهامه ، مفار معه و مصلی محم حدد محمل و ساخة ، عمر مسحه ، محمد و حس محمد و حس مداد مرد ما در در الله ما و لا الله ما و حس مسه و سامه و مداد ما در الله ما در

و در به صدمه خدم مد ال در حمد ده ال ها وهو حدم

بهای افی حماع مصران میسام دار داد می دادهه از خ کل داخری مهم افراخ کام ۱ سام داد در سد از ماه می الکدال و با به داکاری دارد در

انم مديه بالاددال الادد و انتصره في رابعه مو السحة و والدداد و الحال، وطول لعدر

ويكل و خدد من لك الفط أن عنده معالى وفقعات وأهداف. فوجيات با كينداق من مجولة فيفيجات وصفحات

أنه بر هذه أنت أن عند أن سميد والت الرمطيعة والإنسال B

ساره و لأهل و و هره وكه ما مشيرة ولا يا لايمان نشيء من ديك و الا بالموع حامس ومن اللغائل و وفي الد - المداهنية ، وهي أراهه الهاللة و وراساده و السيدة ، وأساده

ا بات هو بدر و حق به بی با هو دسته اشتول علیه حاله کیوهمی کشه داد بدرد کمه بین اسطره وفقیه با فی محتمد کنیه وقید به

هو سان و توجد فی شرق مد بای آوال با با به و بایدت علی فصر آی دال عداهمان هدا با باشتوان علی آها ها به عبد لا دارمی با هممنه الامای با معیاسه لأثر إلی بومد

# المرى وصلاب رحل لمواه

حدرث الدان عن در تا مصدي الله تصالح حدو الكرام، و فهر عارضات الحل ما تا عن أدات الداد مهداله ، لاتحدج ان الدول بدفع ان السهار

ومی با قالم علیم عام می الأرمانید بات باسه قا مطاعت فی بٹ مدوقتی کفا أروع میں باٹ کلمہ بی حملے اللہ بی محمد صاحب مامل با اللہ میں 200

Agric.

. .

de sin

a

\_\_\_

26.4

حس حتق مع د ہ کف ڈ ی عمر ، ال حال لأدی سہا ، و عبر عام طبشها و مصلم ال

دیگ دستار به آی حتی فی صلات خان عمر دیا فلمس حسن جنون کف آمی رخان عن بداده آن بدان آمی مم عند انتظام وظیلم

م آمال کی حل آبر کول شود آمام کوم پوجه، و صیاحه م در را و حاصه ماه کا مه ای کاره قل عام ما می یحاد عالمه آن علمه و دائم در در مامای کیا آن سامه آن هو ای حامه در آه ای حمومی اسان و در به و هور اداس الاحدایین دامه در به

م لاعتدار فی مود هو دعدت اسم قاماه مافی خود امامه و معمل امانی الحب علی قامل ل لا مافل علی امامای م لأممالی تحشی مواه ماملا مام فی الصراو معات و محاسل دام طر

مسداً الاعتدال في المدير أسمى الدين ما إلى المدائض من الأصول من به الن عدم عش الدحي ما طلاق سور والمحبة والصفاد في رحابه

، یادی . ق صروة تم برة ، و کنه تنسر حسم على لأمور سيمه و سرم ا حال سعيم بدهنه الصائة ومددىء بال و في الله وحد على مراة الداخ المعر ولاء ح عليم في بالك ، و س ، حل ان ترجه ، إن تحير ، حب د بي على وحدر و عدد في المداعي ما على و صور الدان و والا على لل الله المد المدين على الأحداد والمديد المديد المديد و مع د ل عو ادر حد کما في دور د مور ن ، د ، فيمال في منه الم ما ما المن على حيد . کوں مشعد علی وحدہ رحم ہو قلیم ا ، آو د ا ن معه وهد ده عي صاله و وأم ما و والي ودعته لأعد على عام سدداء فقد فام على عال عام مع منه منه عدای د دید و در کلام یمی و دید لا برسی محمد امامه و و مهم بدق أم وأها وحميم أفر إ لأحداد وهو الايعارق

أمراني والطلاقي

الطلاق حدى الدال لرانسية عي سرف لدس فيم إسراً. لا يرضاه لشرع ، ولانقره علم حيرة الاحتراعية

فطائی در آ ، من هوی و متاع المعمس ن صرورة و و روز عصمی ، فی حدة شده لا سین الی صلاحه و علاج شروره ، لا به ، و فیه من الی الله ، و فوا الله من الی الله من الله من

الا بدعال الد على بد المرق الدائم محس الاسته و الموقيق كل الواجه ب و وقو على المحال حقيد و بدلة ، والا مد من حكميل حلا من هيد الدين الدين الدين المحلول حلا من هيد الدين الدين الدين الدين المحلول المحلول الدين الدين

### وساله عيرو لاب سعامان

# حيد عهو ، کات في فهم در ن

مرین فی آمی داعتی میں و مان صوفی ادی العلم لاُلمردین و آماوف علی سواد دامون الحال عداس المجام ۱۹۹۵ و بدعوال ۱۹۱۸ مرام

ور سال هد لأم على كان درسي مروي بالد مين لأ اله ان بال دودانية الراج عال في هم الأسلم الي حالد في المفكية الإسامي

و ما می ود هدم علی عدول به می اتی سه هسته کامید ،

ه قد فهه همورد ادعه به می ادمی علی آنه و آنه نخواهم اله

لد یودی و این عد وقع فی هد حصر کمید میں المه و و اداد

فطلو یا و آک که ایمان بائم و آن امران نخوا به علی امران علیه المحرو

والتجرابة این و بدوی و یخفرها و لا بدور لا بی عبوم الاحرة

وقد حسب کمید می اداس فی فرون منت به آنها ما حمل

امرانی یا وهد حجه الإسلام باد آخرهما علی الدید باعد صا

وتساست هده لكرة مع الهرون و تا بعث مه المسرى وحارى العلماء العامة في تفهيد المراق و الراق و الراق ما مراي العامد كاماً من حال العكر والقلم ، فطلوا با مالي ما صمر و وفقد من رائه في العير و المالي موقفاً مصبحكاً الحالما فيه أدبيا المنحور من المالي المعدد أرائه وسروعهما و المالي أماليهم لأرابها ما مفهموا حقيقه اللها المالية ال

و مسر هد حصر في المهم أن به بي كان كانت في أو حد حد له كنمه للصواصة و على عد عليهم و مم كنت باصوفية لا يسلح الاشم عالارم الندس هميماً و وعلى هو حق و حدم و ما لي يمهان الاران هذا الطابق الس بداس هميم ولو المعه الناس و طابع به حداث المام و عصب حكمه مله ا

ولا دمی آری می آن می در معد مدید به تدکه د در عربی السه فیه و به لاحد می حد در معود آن داند کل مدیر د میها دی یه درد آن ده یک آن دود لاصافه بی د به لاید در لاد د

was it

ادومن الصد عد لـ إلى الله عدود عدد لله دو الله الا محدد الله عدوقت المحدد الله عدوقت المحدد الله عدوقت المحدد الله عدد الله عدد

- 4

..

رون ا ال

88

40

ئاب اور

J,

لله با عادم على حدة الله عليه عدد بنه و رفعه

و كامه حين محدث في أساست مسوفية ومددى، الصوفة يعلى تدأن العجم الأحر، ية لأن ماج المددة والمقبل، والمحرى المقارفات بينها ، بين عجم مدينا فيدعها ماغيرس إلها ، تمحيداً

ا من ما ما ما هده قاعد بر دفات فا الدوا به من بدر الا قشهرد السرعية الا با مدم العديمة الما فال المقلية الألاوة المصحة الما الشرعية كالداء ما مس ما فيه المحومية من بدواه تتصد اللا مدية ولا لمتمع الماء ديك اعتراف فيد يج من حرص فأن حمره شرعنه ولأحره به لا درية الا طد الدكل من عدم حسده لأم من ال داده و السراة الا طا معرفه الله تدرفه عدم كو كان و كان السوالة، ومسرفة أقدم موجودات وأناب لادوا في كنه الس تحدثه، فكيف بهم مراق عدم مات أنه من حدود العددة الامن

# ميلا أمين في السوالي

ری = بی ب عمل لاید به معدی یعی و یکه و در م ه ۱ قامه ف صوره ایم لاجیره عمل

od y

مندی فی بیت این حجہ برمایت، فی لأرض ، و محال فی مدہ ، مسایت محب عی مدیر عوا ممس بی فضا پر م الا کا مان علم استحمال فی الصام الإدراث الث الدالة الدیا

و عرالي هنا منار ، مدولة ، فالمتدولة عوم إلى المعرم كافه المحددة في المساء و إلى أنادات على المعيال أحجله من الصمه طلسب الله لأو الدافو فلات الحجب بالرياضة والحاهدة الاستلات القلوب حكمة وعلاً

#### ميانه من املي

و هما المعار على يستمال على أدى مدافعال في الماله من الهار و هماف الدين الشام الأرك بي من عار أنه

الوح الفيل څخه يک ټاپه امړه پايه هد البخ المادو الفيل د څامل ليوه و ځال په وه المي د وجال په وه واحات المه

تم منع لمرانی بستم الداری بستم کا دیگری و لاحل فی و بدادی. و حده علی متعرب معمر وطرفی معربی و دسانیم و الای براعلی متعلم و حداث همها

آت لا بدأ در سنه فی عبر ما بدور لاحد ای اله فه باین أنجار هد العار ، لأن دیک عار عامه ، و علمف رئم به فهر رحتنی و آن لایدع فداً من فدان العبر و ترعاً من أمر عه رلا ، بنظرمته نظر بطومه على ميمه مقدر دوم نقه وتم محدون بعد الالله و لأن الدوم حمدها عدد بقال إماد بعدم المداره حتى لاكن معاداً عراما مال حهاد له و فول الس أعد ما حهاد فال نعالي ادام الأمهاد اله فسيتون عاد إفاده عادد

عم من محد به ایک با ان لا جوجن و ادبان علوم المها و حدد به این المراحل فی از این المواهد فی المراحل فی المراح

ور وی در در می در عالم آنه یحب لاطام علی کل عدر حتی لا امر دی سامت حیل به کران با مین آمد د در حیاه شم محمل به می رساته بدر مستمراته ، فیقرر آن آمدیر در مع م به من العلوم صلح من ما حالت المداسة عليه أن عبر عيره حتى در حلقة العبر فقا مان الإنسامة كافة

#### ph 2 = +

وعلى منها أداب وواحداب أفديد

ن تحمل المسدد عنام ته مدمد حاله بدمه ما لاسا فی عملها مصلیم اماره به همایی ادا هم این ادا هم و ماید از داده دن آن په

د دامه این مصال د امام فال این د عام الداس این عامه و قدر شرح لا کام الحده د ایه و پلا به اس دین ایه و شهر باید امام مصال در امام این در احمال این است. این دید این این این در این د سامان در امام عمله او د الای این السمه در افتتان ایا دران این او الدامات المنظل برغاز دا و تجار ایناگ

و امير و استن صفقان مداه مداول عدد المرافي ، و ۱۹ هو م لاحد ها ددول لأحرى ، و در الرائد المام ما بهداله إليه علمه م أمره به فقد صلى وأصل ، وفقد الله الدائن الل يحت الإعراض علمه و إحراجه من جعيبيرة العير

# القدرية ولتوكل

فکر، غده مد پحدی مثا کل اشدق کمری ، وقد حاج کامرمن عوام السماین میا کاشسها پالی لاسلام عدا کمج من لام سبن

ه مالی چی در جهر لا الاسه فی عصده وفی مصو ا عه دره معن تُه سادی اسائل و عدر به دلاً به مام می با مصوف و الدوقیه

ه د ی می می می در هد او ایر دقا لادالاه میه و دارید شات بهای امار اقامال ها فی نعص استاری و دمن نسخاب آدادوی کارت ایران فیجد م می کارد ف حقیقه کارد اداده دسته عوله پای احدال و حدد و مهداو که ح

20 -1 000

امل معداً ریص آن معی شرکل در کست و سن و وترک شدیر با هست و سفوط علی لا ص ۱ خافه سدة و انجم علی با سے فهد طل حجال

لأنث أن عصرت أريحين لله فينتشب كرون الخير ، أو محتق

ومان محت آن لأمان أصاحب عمال اله لو رد دا آن مداهات المام العام ومداهات الماكان العام من سهر سالاين سي الكرام المام العام المام والرام والمام الصاحة

ان احت می هداد با آن قائد که این بازی که و این امرای قدام این مواد و ههرد می باش و فسیم بهی ایمان دا امرامیه مین به آمیه الاساده

وجه الشه عد علاد، دها لاده مرحر به كس الهدي من ١٠٠ الدولية وأدر هي دول في فليتنهو من وكل مصلق وقد أوليمد أن حرين كست في عليص للدولية فقط، وأنه رمار أن صوفية مدعب حاص لاعم، وأن فكرتهم لوسادت فليد عدم صدة حكم منه

# مرى والسير المرآب

کم به حوالد المرک الله این بدل دلائم دید علی پیش الد این المدیق آن دان مداد کمن داده اردی و مدل و هدامدات دان که با داده دان دادوم لالات اساز فرد عها

وه د ه له کاب عال دهند را داران کابان محیط کار هماه معمد حلی با بی د به اعارت کاری

ه رم اند ص عومه مای اور اسوالله و فادل و بعد ما وحیاله فکیف اعسر الله اگرفه من نحول السوالة او بعد ما واقع و در از ها

و يه في عرب به شمس و فقير محسد ب الدوقال الوقدرة

ا ما الما الما مايين ما هند المهم المعلى الما فهما المعالي أم حد الأ was but all and the course we a والمناهم المعارات الأحامة ويهامه المهر a special will be a son to day you do some and an are the son a rear against المعالمة فين الشر مه م حتى ، تعدم أن عهم أما صل مراب م e melye of make a land of a correct es و مول مر ور الله الله أسامة شارية لا وم دهيب فصل م کدل عملیہ بات عرب کے جمعی مصلی وعموم بھی لامر وتشعب وفتفكوفي القراب والممس باألله تصاف فيه محمه علمه لأوين ولأحران ...

, .

p. -

,

1

-

1

## المرالي وصدت السدم والحدد

عدل عدل مراه إن الإنسان لأ يحدول حدثي موحة إلا الصدالة في الله لأمثال حيالية ، ومن هذا الهياما مرف في

م الرامل الأراب علم ب الاستاد

ه هی آن سد ب مهمها کا بیاله علی صور وصلت. مالک می امال صلات با سیه و مامار آن رمر ( ایک باکاری با سیم و برای ماید امح دفاد با خسایی

سر ج في نفي ١٠٥٠

ه عمرات دانگ مداکه بادمان دوهی خاد دن سده و آر هیل خاد من استود کیف کاف حصص دامان خیالیه

ورد وی همچه و آهد هدی مدمه و آل فی بدو حالاً و پخو به و و ح اید و و آنها و باخل ایدن به اس سیر از ادالی ادامه مر امان فی رمطان فیل اعداج و فقال اعداد و یمون الدالی ادامه مر حتم الأمواد و الدارد عداد که مشارات الآل ان قبل المداج فی روح احاله و وهدا سع و یان کان محالاً عنوا به وقیل علی دان ما ورد فی اقرآن و لأحاد شاه الأمان اور الشتمال علی کشیر من هذا معلى الكول سول صدات بله عليه ومداهه الا الاس مؤمل بين إصبع الدرة على المراد على المراد على المراد على المراد على المراد على المراد الله والله المراد على المراد الله والله المراد الله والله المراد المرد المراد المراد المراد المراد المرد المراد المراد المراد الم

ا قراع ف مدی لاصلح عاد احد بازگ مدی آبری فراه اسی عور می ادمعی ایرانی فواد مای اید بازه فراقی آبد ایران

## . . . . . . . . . . . . . . .

ا میمان کی محمد مسکراتی عامه مه پروعموم اسارمها الهمارهان

امله ما الله في الله في الله في الله الله الله الله الله في الله في المراكب الله و الله في الله في الله و الله و الله في الله في الله الله و الله و

ه می به می مود د سه رشها منحوب می خوش د لا آسانات د خدید و خدیدی قدما کمتر بیل فی مداد هامن اسم کند د دخارد لأداده خدود د آسان استاد هام اسم اسماریه باداف اختاد

#### رجو ۾ پ

ورو الدر الدر الا المراجع من الدر و الكمة سوه حدد المراجع الدر الدر الدر المراجع المراجع الدراج الد

# المراي عن أنصاره وحصومه

ا فی از از از از از از از از انتهای از ا از انتهای از از از انتهای از ا

 دیریت و فال علی فروح الدرایی و فید حصر فال به موسی . ما سمات او الحجار این محمد الدرایی و فال سائنات عل علی سمت فارا <sup>ایک با</sup>ل سے اندیک وحدارا

و را العالی و آس د آیای از این احم ایسیدی و و مداد العدد ادبیای او کا عالم ام آهش از اعلی عسمی و را ویها و را حای وقد سازی احم استان و مطار و به الخارد اماران

ولا را ب فی با این ما در به به و لاسر ف . کا حصیمه در آن در به در و الاسر و

ا الله المسلم المسلم

و استواده می آن دو به اید فیدن آن الدایی استه م امکاه داد و داشتی های اگریم امداسه به و ادامه علی احظ ، دامن کاکد الایدان

رضی میں جسومہ آن رخ دوہ میں ساعتی و العبد ب و و ال عرصی میں حدومہ آن را مصو به ان مارضی حدومہ و اللہ کا کہ کا کا کا مسمل صنوب اللہ علیه د المواجع کا کان مسمل صنوب اللہ علیه د المواج حدی کرد اللہ و اللہ اللہ علیہ کا مارہ اللہ اللہ اللہ علیہ کا عالم کا د اور جا اللہ اللہ علیہ اللہ علیہ کا مارہ اللہ اللہ علیہ علیہ کا عالم عالم کا ع

و می صداح ایک الحرامة اللی الله این و افقال این قیام فی محمله حتی حجده استصلی فراه و الله یکی عام امکیحه از اماسی فیما فی عدم الله حتی افساد افساسه الآراد این و افساعو الحسینه الله محمله مستواهد الحداثی الله و افتاری

ه بي أحدث ده أعد في حديد ، معدث روا عدياً في أحد للماضة ، بيث عبه حور ، وقد ما مند له

و مذاکبه جمعه سر می ه این شب ، این محارها محاکم الصرع بین ما استین و شد بیش بین فکر بین ، حدمین فی - از و شورن ، که حسید فی المدیر ، عکامر

فا مرای بعد آن مرع و عیان فی محسب سام ده عدول أعرض عمر و خار بی شدع من كشف الروحی حصر محور مداد و هدایة ، ومن ثم صفی عنی الفقه دسال المعاد الإسلامیه تدا صرفیا سمی صرف دو برمید ، و سطع مد بی به فط الشمار دیمها خرد در خود دارد برای حمدیر ، کیا سطع آن کاع حال بدر هما عدوقه و فردند در ایران دامده الصحر ساخر می انتظایر الاسلامی

وطائم مای بست می عکام علی خالای آه په مخهر می عاشفه ای شماه بالالام و طبوعه آمام و می مرای این با این با طفر از اجله او مرامواف هایلاه ای درایت این هر امامة

و در این هولاه حصوم میس طر اهمه و لأن امرلی هر همهار همه عسم در این مکر تهاری ده ب اجامه از لا کمین آرد در این صوته امادی و این استه هوا داد امام سامه و لا دار سام فی خودلات و داد خود

وه اصدی آسیکی در به عرق بی مداد ستی محلمه ، دده از ت ریکه ها قر من های در را د ملفاح ها بی این بر ساکها دارد منح علیه در قبل فها داندهه عدد دیما من آهها

اقد تد ت کس الا ، ي صد بايي شد م ن ٠

ہ کال اُشد جسمیہ سارحیتی ہے سہ مال علاصفہ ۽ وامل عليمان محمد ان لايم العلمان

و ما این در و دا دها مدهنه محایی فی در با خدومهٔ حاله فقد حصرم ایدهای مایی عالمای میآداد، آمراه علی محمد و حد و هما آسرف اصوا مای الآمه دا علی اصاف الإسلامیه راها باک ایدان

 بده عول حسد ۱٫۰ کال داد عثو به شهود
 علال داد طبث عدد به شهود حراد؟

ی در ایم ده آن مصهورت، استاج فی ۱۸ به مشجعی من بخه توکه عنی شه

ہ → قدیم ہیں مصل اشدہ ج کان کے میں فی بدیدہ عیل قدم اللہ ہ آم بملیم الدام علی آسم طول اللوں شدق مصلہ تحلت تجالمہ ہی قدم بیس حشیہ اُ

ہ ۔ اوریہ فی لاحہ ہے، جات پرخراعل خدات اُہ ساہ فی صلب اللہ ش اُہ برواج فلہ کے ہیں اللہ م

۱۷ سا قیمه ۱۵ مل ای همده المدادی او پی لاستخی می شدان دخی ایا دینهٔ و آماشندی و ۱۹ سندات ایوکل و ۱۵ ماری ستخی ادا تروی به ۱

فال عن المراجعة المراعضة العلى بما في البك من لأدى المراجعة على المراجعة ا

و کی سب مه محمد صبی به علیه داری خالب و فلمود بند می سمس دامش و قال میل هدد حکویت بفاد عداد هو م فلصیون آن قدید می داد ب اد

14 , - J UN- 1

ا دری لا اهلات می بی حدد هد کیف آمریم به لأمو این آنج مد شد مه دکیف خال لاحد آل نبود سی اسه همان اللس ا دکیف نخل می مدار فی مجافی و با سی شامی می آبه نالی دمی د معه میل داده فی دمه میل ادام آند ادید بلا آده آن ادا شم عمل داده می موه

 محم هده بدقة ، و که صحر حدج من شرعه کریر د کار عنی ها لاه خوال باش شمو دسیم د صوفیه او دیگ می حاصه مهم کی وجوب دن حرای ، و کاک هی حاصة لاقیال لعبید کی وجوب به حدومه

حاصه لاقیال المنینه کی دخیا په ختارهه اوهدا اداب الدیخیالای آداکه الدان یا دهده الحدیده

ا منبعه این آن ها ما کان پایمی ها آن بر دول آن پختاجتمهمه این آناره ماریمنگونه به بازم ا آخدمایه عالیه

ه لا حراآن فی آن اما این امرائده بر علی علمه و والمرف علی و انه این استخاب علیه به این بدل طواهر ها علی در حافظه طار ها اشتر پرد لارد الامنه

و كان قراء لمران وحاصه الحاها لا السطاية أن مع على ما أناه الدين التسومية و بين ما كنمه لدس حمله معلى فع على ما إلى والرق من المساره و المعادد ما فها الر قوضع سيد م تعلي كم له « خو ... ده » . فلم علم همم بٹ ہے مسے لا تحو می اس فی دوج علی مری ہ اله ته مي كا حد

ولا مصروب کی کموی و در و والمحدد المراجعة والمحادث والمعادد والمحادث میا در در جو در سیان مین این می دادای نه عاهد هايي حير و ساد دع دة ديد ي الله تد هد ه حدومه وحدده من الشائد هاي في حامل لاه م ی شرعت بهدی و لادن

#### U - 4 44 - 22

دلك عيامي مي حديدمه عدمي لله ي و وقد عما ب نت لحصومه على ماراح واست و أمحسفة واحتى صفته لا دو ہے کا اللہ ہ

فرأية اختباءك حافا فيهد المنادات الحاديج كبول

هد در الدين المستوج من لاحق في الخسط في كانته أهلس عجم ما معنى المستواعب و لحدف عا وجمع في قلمه هياث حمد مدفع الشراء إلى الهامة المستماد مشواتي و مستوا هدا در الدين الأعلاق و ولا در كمراء الما الأنه مسالك عمد

الله المعد عن الأواديع العامي ما الهال المصور العام وقد ما هي المعلى الدس تم عد العم وقد ما هي الدس تم عد العم وقد الله الله الحالي الله عدده صاعه وعد الله الله حلى شه مهم الحد ما إلى المن صعوف المعدد والمحكم الله المعدد والمحكم الله المعدد والمحكم الله المعدد والمحكم المحكم المحك

هدلاه عدد کس مری کی شاکت حدید و مدیده کا عد مدید العصر به دوه را هدار می کسایات معلق حایده وی آن عشاه این عروب از بهدان میده این ما میه و ما آن داد این را معصر داود با حصر با یا ما حصا لا کا مهم مداده ۱۰۰ می مادان و دهد محمل به دادم

ه من أصده همان به بن في بالأنه على هدا بنمان الا مهيد الله من أداً دار من مدر بدان حجدد أهن الكدامة في بالخا المهوم ما فالا بداد حجودهم عن الدينة إذ محان أن صدر سامك در من أشرق دافي عدال ا

اُحل عد سیائی ہے ہی ہے ، وسیب عادوجہ ہے۔ فلم علامہ وہ آنہ مہ سفاق ، لاُنہ کان آن عللہ ساب ہے ۔ اشہرش یہ فی عرب

حری رحل دیل د وجیستان میل فلاسفه ده ح واقاب فا د ب معارفه بالا عود این بدس ولا به می تراند بالا الافاسة بروحیة الفلسة

معل أراد أن يعهم عدى والاستأملا بر يتدمؤ سعادة

الطاعة و مدادة و مده الدالإسان يتميني وسعاه الدالاه الروحي والا بدأت الدس بأن حالق الاكوان الرافف حجات الصله وحاجات فليه وداعيات أحمام و بالدارات كان الري الله في الله الرادة

می آدادی میں فلستمی پر برا امرینی و فلسیحہ، للٹ میں امیادی امی فام آلمانی ، امرات دافیہ و فلم ہے ، والدوں هدا الأمان ، والدول عداللإحد ما والی عملها أداب الرائم والدح المان ، والدول عداله

### محدو المرب أحبامس

عن بی ها رة ایا تله آمای بند الامه علی أمل علی ما له سنة مان تحدده أمرا ایها

ا معلم المق علم الله الله على ال محيد الله الأملى الدا الله عام الله المورد أها الله الأرام الله معلى والدارة الأرام - لأرام الى والرامة المقادر والمحامسة حاملة الإمادة الى

ه لاسلام شد مه کمکن وقت ت ... و ما منت للماس . فالمحدد الإسامحي ، و دامج الاسامي بال مناسب رسامه الع التدع حديث و أو الكن الهايد أو أو العامي من ساده

ه پاید تخدید این را ۱۰ الله حدید المهوش فرسلامیه وه مداید ایدهای و حیوفات این کامان فد اثر کتاب فی عندان و عومان

مید سنجه می آمهد حتی در لات هدی ده . که صالهم قدی اشر د عیثت به آمه د بنوس و هو سو ب عنی عدده بهذلاه مهمین محدد بر ساس سه ول علی صه د السوات و سعه برد لات ود کی عصر میری می مسمر التی الدائی عددی والای می عاقده بروج مالم دی سکوچ بیش دادیه اید بید به اطاعیة مالک عدالفت المکرابة التی السلح فی صلاب می الصور و التحدیدات به قداری الفروض مالم با حجه کیا تدفع بی عدالان ما حجم

و حیام ادم می و خان کرد ادم است که عصر جدید و و سیمت اندوس می آخاله و یک اسمه یمی خان جدیده پایط من های جدید

لحدد الحال با في التي المال الم المال ال

و مث حرق فی عوس عداد سودند خواجه معهده المحلف علی علی المکه المحلف علی میکه المحلف علی میکه المحلف المحلف

as who was a not a see our order of

مطاوعه آی طرح فردن و کانت دعا ته سر بحد و صحة لا حسن ویم الا راه دا ولا مقید ولا به داده برای با ی و حد ما من بحوی می در داده داد آن مهور هد عدم در ولا می همسة بین صدعین الا مهد عالم داد می حد حد من حوارح الدان الامان بحالی عادی عادم می سد می در الا دهو ساهده و تحدید عادم مارد حید شور داری سد می در الا دهو ساهده و تحدید

مهد در این الدفیق لأمد الحدد هم الدته الحرافی و وهو مرد العارته این للجیر و هاری و در الاه

ورث می این است دو دارات الفسار و لا حصوری حوال معلی و لا حصوری حوال حوال معلی و الفیلی می الفیلی می الفیلی می ا العظم و این هم حاصمه حمه در الفیلی و لعمل و العمل و وه حمی الاوجاد و لا الفیلی می الفیلی و الفیلی می الفیلی الفیل

یهمان بدکندر او کا کل باحث فی در خ الإسام و متلق با الله میں او شک عصاحل الله مرافع محمد اللی و والد اربی و والأشعری وه عراف اله

وليث كلة حق فالعرابي للا إن أحد لدين أشيدوا أهلكان

امیک لاسلامی ، وادمو دعامه واسته علی دستای

و هان ما بن آکر آموال المداهات الدیک به آمراهم ال فی الموحم ب الاسالمیه را معرجه ها البات عود حسه کلاسه فی سحند به المهده را و این استخوا از علی آدهان الحراهیم او عدم الله به مان داراسه

ه لا می ما منطع آن مین بده ف فرم ما فاحدث به ماه ماه فرکر به م الایم ما به بین اسه معید می خان فراد دعای می کنام دم کان افزا مداری این ایا تم

ا ما ماین المحلی استه ما های مهدو و دره سعوب و الا ا حالی بدا استه مالا مستحولاً علی عمول استه ب دافه . ا حال المداعلی المدالات استعلی و مداره اشد از ا

ومن أمر به هیسه أن سهان = ق مسته القلب و ماسه با مسای، را ماحث متابات و ما طاب المثالد محارات على حواث و لعصد ، فقد مرج المرالي المقائد ا من المحمد في المام المن المام ا

ه چو کی سید او عاریی و خطر با می فالموفایه عطی یا دوره دکر می خربی خطی یا می رخان صدفی به فی اشتوف او در کر باید می و مستم و حمید خط با می حد می و مستم و حمید خط با می حد داشتان و الاستان و الاستان داران به و بده

ومعرفه محل و آمارد لاکر امالی فقد اقتصب النواحی ووم یخط ادامان رخل و حدال حظر با الناز حار استعاده ل کال و حداده و به وقیمینه

عط در الدري لاهموي و ها و ها في عديه لو دري عديد الو دري لاحياس و دري متكارد أو دري الدول الدول

#### ages laws

حدد المران ، عسمه ، هص بدي وتو به ، ويدهب المقدم تدرج و برع في حدر والاستخراج، ويتعدعن الروح

اً والتنب، وجهرة المسهين في حجاء . ورخا التاح منعب عبد و منعب مارح ، لا عرف كبد مهمدي و الا عرف كيف عبدن بن بث مارات

و نه الاسام سده فی مون و و محمه فی علم او و و که به فی فی و سام ال

هده عولی مواجه بریده سور به این و می از به و آم عاد به اس مین جری دارد از این و جرایی داخت این وج الارسلام محوده به ایندهای دامه این عالمت این میگا می لاد ای دال داده

الع الماس أن العراد محمله بالمحملة الله في حاله با ومحملة الأمام . الجمالية بالومحملة بالشراء كالله ومحمله بالحاس العادد أنه له المساعدة عليه بالملس و دان و مدفع الأمادي عن كان الاحاج أ كان عرابة أنا درسها

أرعبد الناتى سرورعم

#### and the second second

و کا سامع و مارسید از این ده یا مشعبة وغیها ۱۰۰

عب سنة إعسدان عبد الصر و ساملانا الدول الوضع فواعد سائم واثم على لأرض ومهوض لأمرازي السادار العمير

للمو بدف بي مه مران

ک ب

العارب الدولي والسلام العام

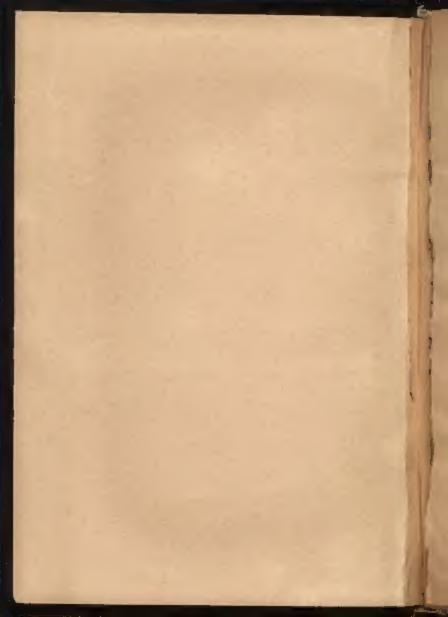
400

مصرة صاحب عرة محمد رفعت س

علمين والع علمين والع



وه معهدونا موسده مان وامده



#### COLUMBIA UNIVERSITY LIBRARIES

This book is due on the date indicated below, or at the expiration of a definite period after the date of borrowing, as provided by the library rules or by special arrangement with the Librarian in charge.

DATE BORROWED	DATE DUE	DAYE BORROWED	DATE DUE
LAUG 4-1948	ing 19		
	01		
		-	
C28 (846) MICO			



Ghazzali